



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

امام حسن عسکری را چقدر می‌شناسیم؟

تألیف: آیت‌الله سید محمد تقی حسینی
مترجم: آیت‌الله العظمی آقا محمد تقی حسینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسن عسکری علیه السلام را چقدر می شناسیم؟

نویسنده:

محمد هادی حسینی میلانی

ناشر چاپی:

خاکیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	امام حسن عسکری علیه السلام را چقدر می شناسیم؟
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست
۱۳	پیش گفتار
۱۶	شناخت اول: نسب شریف امام حسن عسکری علیه السلام
۱۶	اشاره
۱۷	کنیه و لقب ایشان
۲۰	شناخت دوم: دلایل امامت امام حسن عسکری علیه السلام
۲۴	شناخت سوم: سخنان برخی از اندیشمندان درباره امام حسن عسکری علیه السلام
۳۴	شناخت چهارم: شماری از مناقب امام حسن عسکری علیه السلام
۴۰	شناخت پنجم: نگاهی به عبادت های امام حسن عسکری علیه السلام
۴۴	شناخت ششم: قطره ای از دریای کرامات امام حسن عسکری علیه السلام
۴۸	شناخت هفتم: شعاعی از نور علم امام حسن عسکری علیه السلام
۵۶	شناخت هشتم: آگاهی امام حسن عسکری (علیه السلام) از غیب
۶۴	شناخت نهم: علم امام حسن عسکری (علیه السلام) به رخدادهای آینده
۶۸	شناخت دهم: هجرت و شهادت امام حسن عسکری علیه السلام
۷۸	شناخت یازدهم: فرزندان و شاگردان امام حسن عسکری علیه السلام
۸۰	درباره مرکز

امام حسن عسکری علیه السلام را چقدر می شناسیم؟

مشخصات کتاب

سرشناسه: جابری، محمدعلی، ۱۳۵۶-

عنوان و پدید آور: امام حسن عسکری علیه السلام را چقدر می شناسیم؟ / تألیف آیت الله سید محمدهادی حسینی میلانی

مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.

شابک: ۹-۱۵-۶۴۵۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم، ۲۳۲-۲۶۰ ق. - سرگذشت نامه

موضوع: وعظ

موضوع: احادیث شیعه - قرن ۱۴.

رده بندی کنگره: ح ۳ الف / ۵۰ BP

رده بندی دیویی: ۹۵۸۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی: ۹۴۸۳۲۶۵

نام کتاب: امام حسن عسکری علیه السلام را چقدر می شناسیم

ترجمه بخش امام حسن عسکری علیه السلام از کتاب قادتنا کیف نعرفهم،

تألیف آیت الله سید محمدهادی حسینی میلانی

نویسنده: محمد علی جابری

طراح گرافیک: محمدحسین مؤیدی

کاری از: مؤسسه فرهنگی امام حسن عسکری علیه السلام

ناشر: خاکیان

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اول ۱۳۹۴

شابک: ۹-۱۵-۶۴۵۲-۶۰۰-۹۷۸

قسمت: ۵۰۰۰ تومان

«چاپ انتشار مطالب این اثر به هر نحوی بلامانع و موجب است و در صورت تمایل، فایل آن نیز در اختیار علاقمندان قرار می گیرد»

تلفن تماس ۰۹۳۵۴۰۱۷۳۸۴

اشاره

ص: ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

ص : ٢

سرشناسه: جابری، محمدعلی، ۱۳۵۶-

عنوان و پدید آور: امام حسن عسکری علیه السلام از کتاب قادتنا کیف نعرفهم،

تألیف آیت الله سید محمدهادی حسینی میلانی

مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.

شابک: ۹-۱۵-۶۴۵۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم، ۲۳۲-۲۶۰ ق.-سرگذشت نامه

موضوع: وعظ

موضوع: احادیث شیعه- قرن ۱۴.

رده بندی کنگره: ح ۵ / الف ۳ / ۵۰ BP

رده بندی دیویی: ۹۵۸۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی: ۹۴۸۳۲۶۵

نام کتاب: امام حسن عسکری علیه السلام را چقدر می شناسیم

ترجمه بخش امام حسن عسکری علیه السلام از کتاب قادتنا کیف نعرفهم،

تألیف آیت الله سید محمدهادی حسینی میلانی

نویسنده: محمد علی جابری

طراح گرافیک: محمدحسین مؤیدی

کاری از: مؤسسه فرهنگی امام حسن عسکری علیه السلام

ناشر: خاکیان

شمارگان : ۳۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اول ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۵۲-۱۵-۹

قسمت: ۵۰۰۰ تومان

«چاپ انتشار مطالب این اثر به هر نحوی بلامانع و موجب است و در صورت تمایل، فایل آن نیز در اختیار علاقمندان قرار می گیرد»

تلفن تماس ۰۹۳۵۴۰۱۷۳۸۴

ص : ۳

۶	پیش‌گفتار
۹	شناخت اول: نسب شریف امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۱۳	شناخت دوم: دلایل امامت امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۱۷	شناخت سوم: سخنان برخی از اندیشمندان درباره امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۲۷	شناخت چهارم: شماری از مناقب امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۳۳	شناخت پنجم: نگاهی به عبادت‌های امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۳۷	شناخت ششم: قطره‌ای از دریای کرامات امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۴۱	شناخت هفتم: شعاعی از نور علم امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۴۹	شناخت هشتم: آگاهی امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> از غیب
۵۷	شناخت نهم: علم امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> به رخدادهای آینده
۶۱	شناخت دهم: هجرت و شهادت امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۷۱	شناخت یازدهم: فرزندان و شاگردان امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>

امام حسن عسکری علیه السلام را چقدر می شناسیم؟

ترجمه بخش امام حسن عسکری علیه السلام از کتاب قادتنا تألیف آیت الله سیدمحمدهادی میلانی

مترجم: حجت الاسلام محمدعلی جابری

دیماه ۱۳۹۴

کاری از موسسه فرهنگی امام حسن عسکری علیه السلام

ص : ۵

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسِيكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»

بار الها! خودت را به من بشناسان، چراکه اگر خود را به من نشناسانی، پیغمبرت را نخواهم شناخت؛ بار الها! پیغمبرت را به من بشناسان، زیرا اگر پیغمبرت را به من نشناسانی، حجت تو را نخواهم شناخت؛ بار الها! حجت خود را به من بشناسان، چراکه اگر حجت را به من نشناسانی، از دینم گمراه می گردم.

امام حسن عسکری علیه السلام امام یازدهم و حجت سیزدهم از برترین و والاترین حجج الهی و شاید ناشناخته ترین ایشان در میان مردم می باشند. اگرچه برخی دلایل ظاهراً مقبول را برای این ناشناختگی می توان برشمرد - مانند عمر کوتاه و دوران امامت بسیار کوتاه حضرت و همچنین حصر و حبس ایشان، آن هم در دورانی پرخفقان - اما به نظر می رسد این دلایل، تنها در مقام صدور معارف مؤثر باشد. لذا شاید بی اهمیتی شناخت و شناساندن حجت های خدا برای بسیاری از متدینین و به ویژه مبلغین دین و اصحاب رسانه و تریبون، علت اصلی عدم ترویج همان معارف به ظاهر اندک باشد.

حال نکته این است که اگرچه به دلایل مختلف مقدر نبود که از هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام معارف بیشتری از لحاظ کمی به دست ما برسد، اما چه خوب است که هر یک از ما پیروان ایشان - به هر مقدار که می توانیم - گامی برای ترویج و گسترش همین معارف نورانی موجود برداریم.

اما اثر حاضر، ترجمه کامل بخش امام حسن عسکری علیه السلام از کتاب ارزشمند «قَادَتْنا كَيْفَ نَعْرِفُهُمْ؟» تألیف مرحوم آیت الله سیدمحمدهادی حسینی میلانی می باشد. این کتاب به زبان عربی و در ۹ مجلد به زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام) و فضایل آنها با استفاده از مدارک شیعه و سنی پرداخته است.

آیت الله میلانی متولد ۱۳۱۳ق، از مراجع تقلید شیعه بود که بیشتر عمر خود را در عراق گذارند. ایشان علاوه بر فعالیت های علمی، در عرصه های سیاسی

و اجتماعی نیز فعال بود و از انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی (ره) و همچنین نهضت مردم عراق حمایت می کرد. ایشان بارها به ایران سفر کرد و در آخرین سفری که به زیارت امام رضا(ع) آمده بود، به درخواست علما و مردم خراسان، در مشهد ماندگار شد و به تدریس مشغول شد. با مهاجرت ایشان به مشهد، حوزه علمیه این شهر رونق یافت و وی مدارس نیز تأسیس کرد. حضرت آیت الله خامنه ای رهبر انقلاب و آیت الله عزیزالله عطاردی نزد او شاگردی کردند. مرحوم علامه میلانی سرانجام در ۱۳۹۵ق در مشهد درگذشت و در حرم امام رضا(ع) مدفون شد.

سخن آخر اینکه سبک متن عربی کتاب به این صورت است که اخبار مربوط به هر موضوع را پشت سر هم ذکر کرده است که ترجمه آن بدان صورت، برای خواننده عادی امروزی مأنوس و جذاب نیست. لذا برای تسهیل خوانش متن، اخبار و مستندات هر موضوع شماره گذاری شده تا ابتدا و انتهای اخبار نیز واضح تر باشد.

امید که این تلاش ناچیز، مورد رضایت امام حسن عسکری علیه السلام و فرزند بزرگوارشان و همچنین مورد قبول درگاه الهی قرار گیرد و توشه آخرت برای دست اندرکاران آن گردد.

مؤسسه فرهنگی امام حسن عسکری علیه السلام

شهر مقدس قم

دی ماه ۱۳۹۴

ص : ۷

شناخت اول: نسب شریف امام حسن عسکری علیه السلام

اشاره

ص : ۹

خطیب بغدادی می گوید: حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، در سامرا اقامت گزید. کنیه ایشان ابومحمد و یکی از کسانی است که شیعه به امامت او معتقد است. (۱)

محمد بن طلحه شافعی نقل می کند: مادرش کنیزی بود به نام سوسن (۲) که به او حدیث (۳) و سلیل هم می گفتند... او از زنان عارفه و صالحه بود. (۴)

کنیه و لقب ایشان

کنیه ایشان ابومحمد (۵) بود. القاب حضرت هم عبارتند از: الصامت، الهادی، الرفیق، الزکی، السراج، المّضی، الشّافی، المرّضی و العسکری. علاوه بر این القاب، آن حضرت به همراه پدر و جدشان با لقب ابن الرضا شناخته می شدند. (۶) الخالص هم یکی دیگر از القاب ایشان بود. (۷)

ابن خلکان می گوید: ایشان پدر مهدی منتظر و معروف به عسکری، صاحب سرداب (۸) هستند. پدر ایشان هم به همین لقب عسکری شناخته می شدند. منظور از عسکر همان شهر سامرا است که معتصم آن را بنا و لشکریانش را به آن جا منتقل کرد. متوکل امام هادی علیه السلام را به سامرا احضار کرد و حضرت بیست سال و نه ماه در سامرا زندگی کردند؛ به همین علت به امام هادی علیه السلام و فرزندش امام حسن علیه السلام لقب عسکری دادند. (۹)

ص : ۱۰

- ۱- تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۶۶.
- ۲- مطالب السؤل، ص ۲۴۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۰۲.
- ۳- الکافی ج ۱، ص ۴۲۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۱.
- ۴- عیون المعجزات، ص ۱۲۳.
- ۵- مطالب السؤل، کشف الغمه، الصراط السوی ص ۲۰۵.
- ۶- المناقب لابن شهر آشوب.
- ۷- مطالب السؤل، کشف الغمه.
- ۸- این لقب را بیشتر اهل سنت به امام عصر علیه السلام می دهند، آنان می گویند: شیعه معتقد است که امام زمان علیه السلام در سرداب، از دیده ها پنهان شد و تاکنون نیز در آنجا بدون آب و غذا زندگی می کند و روزی از همان جا ظهور خواهد کرد (مترجم).
- ۹- وفیات الأعیان، ج ۱، ص ۳۷۲.

امام عسکری علیه السلام روز جمعه (۱) ششم ربیع الاول (۲) یا هشتم ربیع الثانی (۳) یا دهم رمضان (۴) سال دویست و سی و یک (۵) در خانه پدرشان - در مدینه منوره - متولد شدند. البته برخی هم سال تولد ایشان را دویست و سی و دو (۶) دانسته اند.

ص : ۱۱

۱- . المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۲؛ اعلام الوری، ص ۳۶۷.

۲- . وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۳۷۲.

۳- . المناقب، اعلام الوری، نور الأبصار، ص ۱۹۴.

۴- . جنات الخلود، ص ۳۸.

۵- . عیون المعجزات، ص ۱۲۳؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۴۰۲؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۶۶؛ وفيات الأعیان، اثبات الوصیه، ص ۲۳۲.

۶- . الإرشاد، ص ۳۱۵؛ اعلام الوری، المناقب؛ نور الأبصار، ص ۱۹۴.

شناخت دوم: دلایل امامت امام حسن عسکری علیه السلام

ص: ۱۳

۱. ابن شهر آشوب می گوید: از راه عصمت و روایات، امامت ایشان اثبات می شود. همچنین دلایلی که جانشینی بی واسطه امیرالمؤمنین علیه السلام برای امامبر (صلی الله علیه و آله) را ثابت می کند، امامت ایشان را هم ثابت می کند. هر کس به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام یقین داشته باشد، یقیناً می داند که امام بعد از علی بن محمد النقی ع، حسن عسکری علیه السلام است، چرا که بعد از امام رضا علیه السلام در میان شیعه فرقه ای به وجود نیامد. (۱) شیعه و غیر شیعه روایاتی را که از طرف پدرانش رسیده و امامت او را ثابت می کند صحیح دانسته اند. راویان زیادی از جمله: یحیی بن بشار القنبری، علی بن عمرو النوفلی، عبدالله بن محمد الاصفهانی، علی بن جعفر، مروان الانباری، علی بن مهزیار، علی بن عمرو العطار، محمد بن یحیی، ابوبکر الفهفکی، شاهویه بن عبدالله، ابوهاشم داوود بن القاسم الجعفری و عبدان بن محمد الاصفهانی از امام هادی علیه السلام نقل کرده اند که امام پس از ایشان امام حسن عسکری علیه السلام می باشد. (۲)

۲. مرحوم کلینی نیز از یحیی بن یسار القنبری نقل می کند: امام هادی علیه السلام چهار ماه قبل از وفات به پسرشان حسن علیه السلام وصیت نمودند و من را به همراه گروهی از دوست دارانشان بر این امر شاهد گرفتند. (۳)

۳. مرحوم کلینی در روایت دیگری از علی بن عمرو النوفلی نقل نموده: در حیاط خانه امام هادی علیه السلام کنار ایشان بودم که پسرشان محمد از کنار ما رد شد، از امام علیه السلام سؤال کردم: فدایت شوم، امام ما بعد از شما محمد است؟ فرمود: «نه، امامتان پس از من حسن علیه السلام است». (۴)

۴. مرحوم کلینی همچنین از ابوبکر الفهفکی نقل نموده است: امام هادی علیه السلام در نامه ای به من نوشتند: «پسر بزرگم ابو محمد خیرخواه ترین

ص: ۱۴

۱- قبل از امام رضا علیه السلام در میان شیعه انشعابات بی وجود آمد. مثلاً برخی مثل زیدیه چهار امام را قبول کرده اند، برخی مثل واقفیه تا امام کاظم علیه السلام را قبول کرده اند. ولی هر کس که امامت امام رضا علیه السلام را پذیرفته، امامت چهار امام پس از ایشان را نیز قبول کرده است (مترجم).

۲- المناقب، ج ۴، ص ۴۲۲.

۳- أصول الکافی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ الفصول الممه لابن الصباغ، ص ۲۸۴.

۴- همان، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

شخص از آل محمد و از همه آنان شایسته تر است. او جانشین من است و امامت به او خواهد رسید. هر چه می خواهی از من بپرسی، از او بپرس که هر آنچه بخواهی در نزد اوست»^(۱).

۵. در روایت دیگری نیز شیخ کلینی از شاهویه بن عبدالله الجلاب نقل می کند: امام هادی علیه السلام در ضمن نامه ای به من فرمودند: «بعد از این که پسرم ابوجعفر از دنیا رفت، تو نگران شدی و می خواستی از جانشین من بپرسی! پس ناراحت نباش؛ چرا که "خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود، بی راه بگذارد؛ مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند، برایشان بیان کرده باشد" ^(۲) بعد از من امام تو پسرم ابومحمد است و هر آنچه نیاز داشته باشید نزد اوست. این خداست که هر که را بخواهد زودتر از دنیا می برد و هر که بخواهد عمر بیشتر می دهد. "هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا ماندش را می آوریم" ^(۳) آنچه در این نامه برای تو نوشتم برای روشن شدن و قانع گردیدن هر عاقل هوشیاری کافی است»^(۴).

۶. در جای دیگر نیز شیخ کلینی از داوود بن قاسم نقل می کند: شنیدم که امام هادی علیه السلام می فرمود: «جانشین من حسن علیه السلام است؛ شما با جانشین او چگونه خواهید بود؟» سؤال کردم: فدایت شوم، مگر جانشین او چگونه است؟ فرمود: «او را نمی بینید و جایز نیست اسم او را ببرید!» گفتم: پس چگونه از او سخن بگوییم؟ فرمود: «بگوئید: حجت از آل محمد علیهم السلام»^(۵).

ص : ۱۵

۱- . همان، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

۲- . سوره مبارکه توبه، آیه ۱۱۵، ترجمه استاد فولادوند.

۳- . سوره مبارکه بقره، آیه ۱۰۶.

۴- . أصول الكافي، ج ۱، ص ۲۶۳.

۵- . همان، ص ۲۶۴.

شناخت سوم: سخنان برخی از اندیشمندان درباره امام حسن عسکری علیه السلام

ص: ۱۷

۱. محمد بن طلحه شافعی می گوید: بدان که منقبت والا- و مزیت اعلا-یی که خداوند به امام عسکری علیه السلام عنایت فرموده است، افتخار پدری حضرت مهدی علیه السلام - پاره تن او - می باشد. پس خداوند مهدی علیه السلام را به سان گردنبندی مایه زینت پدرش قرار داد؛ همان مهدی علیه السلام که افتخار همیشگی پدر است و روزگار، نو بودن او را از بین نمی برد و شیرینی نامش از زبان ها نمی افتد. برای بزرگی امام عسکری علیه السلام نزد خداوند همین بس که خداوند جلّ جلاله مهدی علیه السلام را از نسل او قرار داد و برای ابومحمد جز او فرزندی نیست و همین برای شرافت او کافی است. (۱)

۲. ابن خلکان نیز می گوید: ایشان پدر مهدی منتظر، صاحب سرداب است. وی فرزند علی النقی علیه السلام است و مثل پدرشان با لقب عسکری شناخته می شدند. (۲)

۳. سبط ابن الجوزی هم می گوید: ایشان عالمی مورد اطمینان بود و با واسطه پدرش از جدش حدیث نقل نموده است. از جمله احادیثی که نقل نموده، حدیثی ارزشمند در مورد شراب است که پدربرزگم ابوالفرج در کتاب «تحریم الخمر» آن را آورده است. این روایت را از او شنیدم و از کتابش در اینجا نقل می کنم: خدا را گواه می گیرم که از ابوعبد الله حسین بن علی شنیدم که گفت: خدا را گواه می گیرم که از عبدالله بن عطا الهروی شنیدم که گفت: خدا را گواه می گیرم که از عبدالرحمان بن ابی عیید البیهقی شنیدم که گفت: خدا را گواه می گیرم که از ابوعبدالله حسین بن محمد الدینوری شنیدم که گفت: خدا را گواه می گیرم که از محمد بن علی بن الحسین العلوی شنیدم که گفت: خدا را گواه می گیرم که از احمد بن عبدالله السبّعی شنیدم که گفت: خدا را گواه می گیرم که از حسن بن علی العسکری علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را گواه می گیرم که از پدرم علی بن محمد علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را گواه می گیرم که از پدرم محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را گواه می گیرم که از پدرم علی بن موسی علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را گواه می گیرم که از

ص : ۱۸

۱- . مطالب السؤل، ص ۲۴۴.

۲- . وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۳۷۲.

پدرم موسی علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را گواه می گیرم که از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را گواه می گیرم که از پدرم محمد بن علی علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را گواه می گیرم که از پدرم حسین بن علی علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را گواه می گیرم که از پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا را گواه می گیرم که از جبرئیل شنیدم که گفت: خدا را گواه می گیرم که از میکائیل شنیدم که گفت: خدا را گواه می گیرم که از اسرافیل شنیدم که گفت: خدا را گواه می گیرم که لوح محفوظ گفت: شنیدم خداوند فرمود: «شراب خوار مثل بت پرست است.» (۱)

۴. حضر می شافعی نیز می گوید: ابو محمد حسن - الخالص - بن علی العسکری ع، عظیم الشان و دارای مقامی بس بزرگ بودند. شیعیان او را پدر مهدی منتظر می دانند. هنگامی که معتمد او را به زندان انداخت، کرامتی آشکار و مشهور از او صادر شد.

۵. عبد الله بن اسعد الیافعی در کتاب روض الریاحین از بهلول نقل کرده که روزی از کوچه های مدینه می گذشتم؛ چشمم به بچه هایی افتاد که با گردو و بادام بازی می کردند. نظرم به کودکی که با گریه به دیگر بچه ها می نگرست جلب شد! با خودم گفتم: این بچه چیزی ندارد تا با آن بازی کند و با حسرت به آنچه در دست بچه ها است نگاه می کند. به او گفتم: پسرم چرا گریه می کنی؟ برایت اسباب بازی بخرم؟ نگاهی به من کرد و گفت: «ای نا آگاه، ما برای بازی خلق نشده ایم!» گفتم: پس برای چه خلق شده ایم؟ فرمود: «برای علم اندوزی و عبادت!» سؤال کردم: آفرین بر تو، این حرف را از کجا می گویی؟ پاسخ داد: «از کلام خدا که فرمود "آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟"» (۲)

گفتم: پسرم از نظر من تو یک حکیم هستی؛ پس من را موعظه ای کوتاه

ص : ۱۹

۱- تذکره الخواص، ص ۳۶۲.

۲- سوره مبارکه مؤمنون، آیه ۱۱۵.

بنما. پس شروع به سرودن این ابیات نمود:

«دنیا را می بینم که با جدیت تمام آماده رفتن است؛

نه دنیا برای زنده ای می ماند و نه زنده ای بر روی زمین باقی خواهد ماند؛

گویی دنیا و پیشامدهای روزگار مثل دو اسب مسابقه اند که به سوی انسان می تازند؛

پس ای فریب خورده دنیا، اندکی تأمل کن و از دنیا برای خودت توشه ای برگیر»

سپس چشم هایش را به سوی آسمان دوخت، دستهایش را بالا آورده و در حالی که قطرات اشک از گونه هایش سرازیر بود، فرمود: «ای کسی که به پیشگاه او تضرع می کنند! ای کسی که بر او تکیه می نمایند! ای کسی که هر آرزومندی به او امید بندد، نا امید نمی شود...». مناجاتش که به پایان رسید، از هوش رفت! سرش را به دامن گرفتم و خاک را از صورتش پاک کردم.

حالش که بهتر شد، گفتم: پسر، این چه حالی بود که به تو دست داد! تو هنوز بچه ای و گناهی نکرده ای! فرمود: «مرا به حال خودم بگذار! مادرم را دیدم که می خواست آتش را با هیزم های بزرگ روشن کند، ولی آتش روشن نشد، مگر با هیزم های کوچک. و من می ترسم از هیزم های کوچک جهنم باشم». گفتم: ای پسر، تو حکیم هستی، پس مرا موعظه ای دیگر کن و حضرت علیه السلام این اشعار را سرود:

«غافل شدم در حالی که فرشته مرگ به دنبال من است و اگر امروز از مرگ فرار کنم، عاقبت چاره ای از سفر مرگ نیست؛

جسمم را با لباس های نرم زینت دادم، ولی عاقبت روزی پوسیدگی لباس جسم من خواهد شد؛

گویا می بینم که بدنم را در قبر گذاشته اند و بالای آن را با خاک پوشانده و در زیرش لحد قرار داده اند؛

گویا می بینم زیبایی هایم از بین رفته و اثری از آن باقی نمانده است و دیگر جز استخوان چیزی - نه گوشت و نه پوست - از من باقی نمانده است؛

می بینم که عمرم رو به پایان است، به آرزوهایم نرسیده ام و هنوز زاد و توشه ای برای سفرم آماده نکرده ام؛

خدای بزرگ را به صورت علنی معصیت کردم و گناهان زیادی از من سر

زده که جوابی برای آن ها ندارم؛

بین خود و مردم پرده ای از حیا کشیدم، ولی از این که روزی نزد خدا رسوا می شوم، ترسی به دل راه ندادم؛

البته ترسیدم، ولی به حلمش اطمینان نمودم و به این که کسی غیر از او اهل بخشش نیست، پس تمام حمدها برای اوست؛

اگر چیزی غیر از مرگ و پوسیدن در قبر نبود و اگر وعده و وعیدی هم از طرف خدا در کار نبود؛

فکر مرگ و پوسیده شدن کافی است که انسان را از کارهای بیهوده جدا کند، لکن اندیشه ما رشد نکرده است؛

امید است که خدای بخشنده از لغزش هایم درگذرد، چرا که وقتی بنده گناه می کند، مولا او را می بخشد؛

من بنده بدی هستم که در پیمان خود با مولایش خیانت کرده و به عهد و پیمانش هیچ اعتباری نیست؛

خدای من چگونه طاقت بیاورم وقتی که بدن من را به آتش بسوزانی، آن آتشی که سنگ سخت هم طاقتش را ندارد؛

من به هنگام مرگ و در قبر تنها هستم، قیامت هم تنها برانگیخته خواهم شد، پس ای یکتا بر من تنها رحم کن»

بهلول گوید: هنگامی که سخن کودک به پایان رسید، بیهوش شدم و کودک نیز از آن جا رفت. حالم که بهتر شد، نگاهی به بچه ها انداختم ولی آن کودک را ندیدم! به آنان گفتم: آن پسر که بود؟ گفتند: او را نشناختی؟ او از فرزندان حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود. گفتم: حال و روزش مرا شگفت زده کرد و چنین فرزندى تنها از چنان خانواده ای ممکن است. (۱)

۶. حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و دیگران نقل کرده اند که احمد بن عبیدالله بن خاقان مأمور مالیات قم بود. روزی در حضور او - که دشمن سرسخت اهل بیت علیهم السلام بود - سخن از علویان و مذاهب آنان بود. او گفت: در بین علویان سامرا مردی را در وقار، آرامش، عفاف، بزرگواری و کرم مثل حسن بن علی بن محمد ابن الرضا علیه السلام نه دیده ام

ص : ۲۱

۱- . وسیله المال، ص ۴۲۶ و ذکرها بتلخیص ابن حجر فی الصواعق المحرقة ص ۱۲۴؛ السمهودی فی جواهر العقدین، ص ۳۵۵؛ الشبلنجی فی نور الأبصار، ص ۱۹۴.

و نه می شناسم. بنی هاشم او را بر ریش سفیدان و بزرگانشان ترجیح می دهند؛ هم چنین بزرگان دربار، وزرا و عموم مردم نیز او را بر دیگران مقدم می دارند.

یک روز که پدرم با مردم دیدار عمومی داشت، در کنار او ایستاده بودم که ناگهان، دربان ها وارد شدند و گفتند: ابومحمد ابن الرضا علیه السلام پشت در هستند! پدرم با صدای بلند گفت: اجازه دهید وارد شود. از آنچه شنیده بودم تعجب کردم؛ چگونه جرأت کردند پیش پدرم مردی را با کنیه اسم ببرند، در حالی که در نزد او تنها از خلیفه، ولی عهد و هرکس که خلیفه امر می کرد با کنیه اسم برده می شد.

در آن هنگام مردی گندم گون، بلند قد، زیبارو، خوش اندام، کم سن و سال و با هیبت وارد شد. تا چشم پدرم به او افتاد، بلند شد، چند قدم به پیشوازش رفت. من این رفتار را در مورد احدی از بنی هاشم و فرماندهان از او سراغ نداشتم. همین که نزدیکش رسید، او را در آغوش گرفت، صورت و سینه اش را بوسید، دستش را گرفت و او را در جای خود نشاند و خودش هم در کنارش نشست.

به او نگاه می کرد، با او حرف می زد و قربان صدقه اش می رفت. داشتم با تعجب نگاه می کردم که دربان وارد شد و گفت: موفق وارد شد. موفق هم هر وقت نزد پدرم می آمد، محافظان و فرماندهان خاص او زودتر وارد می شدند و از در تا محل نشستن پدرم دو صف تشکیل می دادند تا او از بین آنان وارد شود و خارج گردد. پیوسته پدرم به او می نگریست و سخن می گفت. تا این که چشمش به غلامان ویژه موفق افتاد گفت: فدایتان کردم! اگر می خواهید بروید، بفرمایید! سپس به دربانان گفت او را در پشت صف ها مخفی کنند تا موفق او را نبیند؛ هر دو بلند شدند، همدیگر را در آغوش گرفتند و حسن بن علی علیه السلام رفت.

به دربانان و خدمت کاران پدرم گفتم: وای بر شما این چه کسی بود که او را در محضر پدرم با کنیه نام بردید و پدرم هم آن رفتار عجیب را با او انجام داد. گفتند: او حسن بن علی علیه السلام معروف به ابن الرضا علیه السلام و از فرزندان علی علیه السلام می باشد. تعجبم بیشتر شد و آن روز پیوسته نگران و فکرم مشغول رفتار پدرم با او و مشاهداتم بود.

پدرم - طبق عادت همیشگی - بعد از خواندن نماز عشاء برای بررسی مشاوره ها و اموری که باید به خلیفه ارجاع می داد نشست. کسی نبود، من هم در مقابلش نشستم، پرسید: کاری داری؟ گفتم: آری پدرجان، اگر اجازه می دهید پیرسم؟ گفت: هرچه می خواهی پیرس.

گفتم: پدرجان! آن مرد که صبح آن چنان او را تحویل گرفتی و به او می گفتی: «جانم به فدایت، پدر و مادرم به فدایت» چه کسی بود؟

گفت: پسر، او امام شیعیان حسن بن علی علیه السلام معروف به ابن الرضا علیه السلام است. لحظه ای ساکت شد و گفت: پسر، اگر خلافت از بنی عباس گرفته شود، در میان بنی هاشم کسی لایق تر از او نیست. او به خاطر فضیلت، عفاف، وقار، خویشتن داری، زهد، عبادت و اخلاق نیکویش لیاقت خلافت دارد. اگر پدرش را دیده بودی، او را مردی بزرگ، بخشنده، گران مایه و با فضیلت می یافتی.

این سخنان را که از پدرم شنیدم، به فکر فرو رفتم. نگرانی و خشمم نسبت به پدرم و آنچه از او شنیده بودم بیشتر شد و در مورد کردار و گفتارش بیش از آنچه گفته بود، توضیح خواستم. پس از آن نیز از هر یک از بنی هاشم، فرماندهان، کاتبان، قاضی ها، فقها و سایر مردم هم که در مورد او می پرسیدم، او را بسیار بزرگ، با عظمت، بلند مرتبه و خوش گفتار معرفی کرده و او را بر تمام اهل بیت و بزرگانشان ترجیح می دادند. در نزد من مقامش بالا رفت، چرا که تمام دوستان و دشمنانش او را تمجید و ستایش می کردند.

یکی از اشعری ها که در مجلس او حاضر بود، سؤال کرد: ای ابابکر از برادرش جعفر چه می دانی؟ پاسخ داد: جعفر چه کسی باشد که از او سؤال می کنی یا او را در ردیف حسن علیه السلام قرار می دهی؟! جعفر فردی، فاسق، بدکار، بی حیا و دائم الخمر است. در میان مردان از او پست تر و بی حیاطر ندیدم؛ سبک است و عقل درست و حسابی ندارد. زمان وفات حسن بن علی علیه السلام چیزی از او دیدم که مرا به تعجب واداشت و از او توقع نداشتم. قضیه از این قرار بود که: وقتی ابن الرضا علیه السلام بیمار شد، برادرش جعفر کسی را به نزد پدرم فرستاد و او را از بیماری حسن بن علی علیه السلام آگاه کرد. بلافاصله پدرم سوار بر مرکب شد و به سمت دارالخلافه راه افتاد. سپس با عجله به همراه پنجاه نفر از اطرافیان خاص خلیفه، از جمله تحریر که همگی مورد اعتماد او بودند، برگشت. به آنان دستور داد که پیوسته مراقب خانه حسن بن علی علیه السلام باشند و از حال و روز او خبر بگیرند. عده ای از پزشکان را هم مأمور کرد که صبح و شب به او سر بزنند. بعد از دو یا سه روز بود که به پدرم خبر دادند که او ضعیف شده است؛ پس او از طیبیان خواست که در خانه اش بمانند. قاضی القضاة را هم احضار کرد و او را موظف کرد که ده نفر از اصحابش که به دین، امانت داری و پرهیزکاریشان اطمینان دارد، انتخاب کند و به خانه حسن بن علی علیه السلام بفرستد تا شب و روز در کنارش باشند.

آنان پیوسته آنجا بودند تا این که ایشان وفات نمودند و سامرا یک پارچه غرق ناله شد. خلیفه مأمورانی را برای تفتیش خانه فرستاد تا هر آنچه در آن جاست را مهر و موم کنند و به دنبال فرزندش بگردند. زنان قابله ای را آوردند تا کنیزانش را معاینه کنند. برخی از آنان گزارش دادند که یکی از کنیزان حامله است و لذا او را در اتاقی قرار دادند و تحریر، خادم را به همراه اصحابش و عده ای از زنان مأمور حفاظت از او کرد.

بعد از این کارها به دنبال آماده کردن جنازه رفتند. بازارها تعطیل شدند و بنی هاشم و فرماندهان به همراه پدرم و سایر مردم برای تشییع حرکت کردند. سامرا آن روز شبیه قیامت شده بود. وقتی جنازه آماده شد، خلیفه به دنبال ابوعیسی فرستاد و به او فرمان داد که بر او نماز بگذارد. جنازه را که بر روی زمین گذاشتند، ابوعیسی به آن نزدیک شد. کفن را از صورتش کنار زد و به بنی هاشم - هم بنی عباس و هم علویان - فرماندهان، کاتب ها، قاضی ها و مُعِدِّلین (۱) نشان داد و گفت: این حسن بن علی بن محمد بن رضا است که به مرگ طبیعی در بستر خویش از دنیا رفته است. فلانی و فلانی از خادمان خلیفه، فلانی و فلانی از معتمدین او، فلانی و فلانی از قاضی ها و از طبیبان بر بالین او حاضر بوده اند. سپس صورتش را پوشاند و فرمان داد که جنازه اش را حرکت کنند، پس جنازه را از وسط حیاط حرکت داده و در همان خانه ای که پدرش را دفن کرده بودند به خاک سپردند.

او را که دفن کردند، خلیفه و مردم به جستجوی فرزندش برآمدند و بازرسی از خانه ها شدید شد. تقسیم میراثش را متوقف کردند و مأمورین حفاظت از کنیزی که مشکوک به حاملگی بود، پیوسته مراقب او بودند تا اینکه مشخص شد حامله نیست. این امر که مشخص شد، میراث او بین مادر و برادرش جعفر قسمت شد. مادرش ادعا کرد که وصی اوست و این امر نزد قاضی ثابت شد؛ اما خلیفه همچنان به دنبال پسر امام بود.

بعد از این قضایا جعفر نزد پدرم آمده و گفت: مرا به جای برادرم منصوب کن و در عوض، من هر سال بیست هزار دینار به تو می دهم. پدرم او را با غضب از خود راند و به او گفت: احمق! خلیفه با زور شمشیر نتوانست کسانی را که معتقد به امامت پدر و برادرت بودند از این عقیده بازگرداند! تو اگر در نزد شیعیان

ص : ۲۴

۱- افراد مورد وثوقی که درباره عدالت یا عدم افراد نظر می دادند.

پدر و برادرت امام باشی، نیازی به این نداری که خلیفه یا غیر خلیفه تو را به امامت برسانند و اگر هم این مقام را نزد آنان دارا نباشی، به واسطه ما به آن نمی رسی. سپس پدرم دستور داد که او را از جلوی چشمانش دور کنند و تا هنگام مرگش دیگر به او اجازه ورود به دارالحکومه را نداد. از سامرا برگشتیم در حالی که همچنان پدرم از جعفر بدش می آمد و خلیفه هم به دنبال فرزند حسن بن علی بود. (۱)

۷. ابوالحسن اربلی می گوید: فضائل مولای ما ابومحمد حسن بن علی العسکری علیه السلام گواه بر این است که او سرور و پیشوا، پسر سرور و پیشوا است و کسی در امامت او شک و تردید به خود راه نمی دهد. هر زمان که فضیلتی به خرید و فروش گذاشته شود، همیشه او مشتری است و قیمت را - هر مقدار که باشد - به فروشنده می پردازد. در آقایی و افتخار به بالاترین مراتب رسیده است. و اگر جایزه ای به کریمی به خاطر بزرگواری و شرافت جایزه داده شود، اوست که قطعاً او جایزه را می برد. یگانه زمانش می باشد، در عرصه فضیلتها یکه تازی است که رقیب ندارد، آقا و امام مردم زمانش می باشد. خوشبخت کسی است که از او اطاعت کند. او در بزرگی و رفعت، از ستارگان درخشان نیز بزرگتر است و در بزرگی دارای مقامی است که بزرگان در میدان مفاخره از او کم می آورند. او دارای منصبی است که با آن دنیا و آخرت را به دست آورده است.

چه کسی امید دارد تا به این ویژگی های با ارزش، مزیت های آشکار و اخلاق شریف و پاک دست پیدا کند؟! گفتارش حق، رفتارش سالم، سیره اش نیکو، پایبند به پیمان هایش با خداوند، از او امید خیر می رفت و از شرش در امان بودند. اگر بزرگان زمانش بسان قصیده ای باشند، او در شاه بیت قصیده (۲) جای دارد؛ یا اگر بسان گردن بندی باشند، او در میانشان حکم زیباترین مهره را دارد.

این - مدح من - از روی عادت بود که پیشینیان بنا نهادند و بزرگان به همان شیوه عمل کردند و الا چگونه ستارگان با سنگ ها مقایسه شوند؟ فصاحت «قس» (۳) کجا و ناتوانی «باقل» (۴) در حرف زدن کجا؟! یکه تاز عرصه علم که کسی

ص : ۲۵

-
- ۱- الکافی، ج ۱، ص ۴۲۱، رقم ۱؛ و رواه المفید فی الارشاد، ص ۳۱۸.
 - ۲- ابیاتی از یک قصیده که متضمن بیان غرض اصلی شاعر است.
 - ۳- یکی از حکیمان عرب در دوران گذشته؛ جمهره اللغه، ج ۱، ص ۱۳۴.
 - ۴- نام فردی عرب است که آهوئی را به یازده درهم خریده بود. وقتی از او پرسیدند که آهو را چند خریده ای؟ دستانش را گشود، انگشتانش را باز کرد و زبانش را هم درآورد تا یازده را نشان بدهد که آهو فرار کرد!! از آن پس او ضرب المثل برای بی عرضگی شد؛ الصحاح، ج ۴، ص ۱۶۳۷.

به گردش هم نمی رسد، حل کننده مشکلات علوم که نه اهل مجادله است و نه خودنمایی، با نگاه درستش حقایق را کشف و با فکر تیزبینش دقایق را آشکار می نمود. با توفیق الهی بر رازهای هستی واقف بود و از غیب خبر می داد. در درونش از گذشته و آینده به او خیر داده بودند و امور مخفی به او الهام شده بود. ذات و ریشه اش پاک بود، دارای دلایل، نشانه ها و معجزات بسیار بود و زمام علم و نظر به دست اوست. اوست که مفسر آیات، تقریر کننده روایات و وارث ائمه خیر می باشد.

او فرزند امامان و پدر مهدی منتظر است. پدر و پسر را ببین! بار دیگر دقت کن و یقین نما که آن دو از خورشید و ماه درخشنده ترند. هنگامی که شاخه ها پاکیزه باشند، میوه هم پاکیزه خواهد بود. اخبار و اوصاف آنان چشمه های تاریخ است. شرافت در این خانواده از بزرگی به بزرگی رسیده است، همانند بندهای نیزه که در پی هم می آیند.

به خدا سوگند می خورم هر کس که محمد ص جد او، علی علیه السلام پدر او، فاطمه سلام الله علیها مادر او، ائمه علیهم السلام پدران او و مهدی علیه السلام فرزند او باشد، شایسته است که بر آسمان به خاطر بزرگی و شرافتش و بر فرشتگان به خاطر آباء و فرزندش فخر بفروشد. آنچه من از صفاتش برشمردم، اندکی از بسیار بود! چگونه من تمام صفات و اخبارش را گرد آورم، درحالی که زبانم کوتاه و بلاغتم نارسا است. برای همین هم، زبانم در شمارش صفاتش کند می شود و به خاطر ناتوانی و کوتاهی ضعیف می گردد.

زبان من ناتوان و عاجز نیست، اما گنااهش این است که موضوع سخن بسیار عظیم و وسیع است؛ پس او چه بگوید؟! راه شرافت را آشکارا می بیند، ولی راهی برای مدح شایسته اش نمی یابد! پس برمی گردد در حالی که می بایست قدم برمی داشت، عقب می نشیند - با اعتراف به عجز - در حالی که او اهل عقب نشینی نبود، لکن توان انسان است نهایت و و مرزی برای توقف دارد و مقصدهایی که نمی تواند به آن برسد. زمان به انتها می رسد، درحالی که کسی نمی تواند به اوصاف آنان احاطه یابد. آیا کسی که محدود است می تواند به نامحدود احاطه پیدا کند؟! (۱)

ص : ۲۶

شناخت چهارم: شماری از مناقب امام حسن عسکری علیه السلام

ص: ۲۷

۱. ابن صباغ مالکی در کتاب خود آورده است: فضائل مولای ما ابومحمد حسن بن علی العسکری علیه السلام گواه بر این است که او سرور و پیشوا، پسر سرور و پیشوا است و کسی در امامت او شک و تردید به خود راه نمی دهد.

هر زمان که فضیلتی به خرید و فروش گذاشته شود، همیشه او مشتری است و قیمت را - هر مقدار که باشد - به فروشنده می پردازد. یگانه زمانش است و در عرصه فضیلت ها یکه تازی بی رقیب بوده و آقا و امام مردم زمانش می باشد.

گفتارش حق و رفتارش سالم است؛ اگر بزرگان زمانش به سان قصیده ای باشند، او در شاه بیت آن قصیده است و اگر آنان به سان گردن بندی باشند، او در میانشان حکم زیباترین مهره را دارد. یکه تاز عرصه علم است که کسی به گردش هم نمی رسد. حل کننده مشکلات علوم که نه اهل مجادله است و نه خودنمایی. با نگاه درستش حقایق را کشف و با فکر تیزبینش دقایق را آشکار می نمود. در درونش از گذشته و آینده به او خبر داده بودند. خودش و ذات و ریشه اش پاک بود؛ خداوند او را رحمت نماید و در بهشت های وسیع منزل دهد به حق محمد ص؛ آمین! (۱)

۲. شبلنجی نیز نقل کرده است: ابوهاشم داود بن قاسم جعفری می گفت: من و حسن بن محمد و محمد بن ابراهیم العمری - پنج یا شش نفر - در زندان جوشق بودیم که ابومحمد حسن بن علی العسکری علیه السلام و برادرش جعفر نیز وارد زندان شدند. صالح بن یوسف دربان زندان بود و شخصی غیر عرب هم با ما در زندان به سر می بردند.

ابومحمد علیه السلام به سوی ما آمد و مخفیانه فرمود: «اگر آن مرد غیر عرب در میان شما نبود، به شماها می گفتم که چه زمانی خداوند اسباب آزادی شما را فراهم می کند. این مرد گزارشی در مورد سخنان شما در مورد خلیفه نوشته و در لباسش مخفی کرده و قصد دارد که با حيله ای بدون این که شما بفهمید آن را به خلیفه برساند؛ از شرش بترسید». ابوهاشم گفت: ما طاقت نیاوردیم؛ همگی به سر آن مرد ریختیم و آن گزارش را که در لباسش مخفی کرده بود یافتیم. دیدیم که آن مرد درباره همه ما گزارش های بدی نوشته است. نامه را از او گرفتیم و به او هشدار دادیم

ص : ۲۸

که دیگر تکرار نکند.

حسن بن علی علیه السلام پیوسته در زندان روزه می گرفت و وقتی هم افطار می کرد، ما هم به همراهش از طعام او می خوردیم. ابوهاشم گفت: من هم مدتی به همراه او روزه می گرفتم، اما یک روز که به خاطر روزه ضعف کرده بودم، به غلامم گفتم که برایم نان بیاورد. به گوشه خلوتی از زندان رفتم و نان را خورده و مقداری آب نوشیدم؛ سپس به میان جمع برگشتم. هیچ کس متوجه غذا خوردن من نشد، اما حسن بن علی علیه السلام تا مرا دید فرمود: «افطار کردی؟! خجالت کشیدم. فرمود: «اشکالی ندارد ابوهاشم! وقتی ضعیف شدی و خواستی توانت برگردد، گوشت بخور؛ چرا که نان قوتی ندارد. من به تو فرمان می دهم که سه روز روزه نگیری؛ چرا که بدن وقتی ضعیف شد، حداقل سه روز طول می کشد تا دوباره جان بگیرد».

ابوهاشم ادامه می دهد که چیزی نگذشت که ابومحمد حسن بن علی علیه السلام از زندان آزاد شد. قضیه از این قرار بود که مردم سامرا با قحطی شدیدی مواجه شدند و خلیفه - المعتمد علی الله پسر متوکل - به مردم فرمان داد تا برای نماز باران به صحرا بروند. سه روز مردم نماز باران خواندند ولی باران نیامد. روز چهارم، جاثلیق به همراه عده ای از مسیحیان و راهبان راهی صحرا شدند. در بین آنان راهبی بود که هرگاه دستش را به سوی آسمان دراز می کرد، بارانی پیوسته با قطراتی درشت باریدن می گرفت. روز دوم هم مسیحیان به صحرا رفتند و همان اتفاقات روز اول تکرار شد. مردم از این اتفاق شگفت زده شدند و برخی به شک افتاده و برخی نیز به دین مسیحیت متمایل شدند.

خلیفه از این اتفاق ناراحت شد. مأموری را نزد صالح بن یوسف فرستاد و فرمان داد ابومحمد حسن بن علی علیه السلام را از زندان آزاد کند و نزد او بفرستد. ابومحمد علیه السلام که به نزد خلیفه آمد، خلیفه گفت: امت محمد ص را دریاب که بلایی عظیم بر آنها نازل شده است. ابومحمد علیه السلام فرمود: «بگذار برای روز سوم هم به صحرا بروند!» خلیفه گفت: باران به اندازه کافی باریده و مردم نیازی به باران ندارند؛ دیگر برای چه به صحرا بروند؟ ایشان فرمود: «برای این که مردم را از این شک و سردرگمی نجات دهم».

خلیفه به جاثلیق و راهبان فرمان داد که روز سوم هم مثل دو روز قبل به صحرا بروند و به مردم نیز فرمان داد تا آن ها هم بیایند. مسیحیان به

همراه ابو محمد حسن بن علی علیه السلام و عده ای از مسلمانان به سوی صحرا حرکت کردند. مسیحیان طبق عادتشان شروع به طلب باران نمودند. در آن هنگام راهبی از میان آنان بیرون آمد و دست هایش را به سوی آسمان بلند کرد و دیگر مسیحیان و راهبان نیز مانند سابق دست هایشان را به آسمان بلند کردند. دست هایشان هنوز بالا بود که آسمان ابری شد و بارانی پیوسته و با قطراتی درشت باریدن گرفت. ابومحمد حسن بن علی علیه السلام فرمان داد که دست راهب را بگشایید و آنچه در اوست از او بگیرید. دستش را که گشودند، استخوان انسانی در آن بود. ابومحمد حسن بن علی علیه السلام آن را گرفت و در پارچه ای پیچید و به آنان فرمود: «حالا طلب باران کنید!» این بار اما ابرها پراکنده شدند و آفتاب از بین ابرها پیدا شد! مردم از این امر تعجب زده و سردرگم شدند.

خلیفه گفت: ابامحمد علیه السلام جریان چیست؟ فرمود: «این استخوان پیامبری از پیامبران است که این قوم از مقبره پیامبران به دست آورده اند. هرگاه استخوان پیامبری از پیامبران زیر آسمان آشکار شود، باران درشت و پیوسته باریدن می گیرد». این حرف مورد پسند واقع شد؛ امتحان کردند و دیدند همان طور شد که ابومحمد علیه السلام فرموده است.

بعد از این واقعه ابومحمد علیه السلام به خانه اش در سامرا برگشت، در حالی که شبیه را برای مردم حل کرده بود و به خاطر همین، خلیفه و مسلمانان شاد بودند. ابومحمد الحسن بن علی علیه السلام با خلیفه برای آزادی اصحابش که با او در زندان بودند نیز صحبت کرد و خلیفه هم به خاطر او آنان را از زندان آزاد نمود. امام عسکری علیه السلام به خانه بازگشت و با کرامت و احترام در منزلش اقامت گزید و هدایای خلیفه و مردم نیز مدام به او می رسید. این واقعه را افراد زیادی نقل کرده اند. (۱)

۳. محمد بن ابراهیم معروف به ابن کردی نقل می کند که محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام برایم گفت: روزگار ما به سختی می گذشت؛ برای همین پدرم گفت: بیا با هم به پیش این مرد - ابو محمد علیه السلام - برویم که او را به عنوان بخشنده می شناسند. به پدرم گفتم: آیا او را می شناسی؟ گفت: نه او را می شناسم و نه هرگز او را دیده ام. در راه پدرم به من گفت:

ص : ۳۰

۱- نور الأبصار، ص ۱۹۵؛ ورواه ابن الصبّاح المالکی فی الفصول المهمّة، ص ۲۸۶.

چقدر خوب می شد که او پانصد درهم به ما بدهد! دویست درهم برای پوشاک، دویست درهم برای پرداخت بدهی و صد درهم برای خرجی. من هم با خودم گفتم: کاش به من هم سیصد درهم بدهد که با صد درهم آن الاغی بخرم، صد درهم هم برای خرجی و با صد درهم دیگر هم لباسی بخرم و به منطقه جَبَل بروم!

به در خانه که رسیدیم، خدمتکارش به استقبال ما آمد و ندا داد که: علی بن ابراهیم و پسرش محمد بن علی وارد می شوند. هنگامی که داخل شدیم و سلام نمودیم، حضرت به پدرم فرمود: «ای علی چرا تا الآن نزد ما نمی آمدی؟» پدرم گفت: مولای من شرم داشتم با این حال شما را ملاقات نمایم.

هنگامی که از نزد او بازگشتیم، خدمتکارش پیش آمد و کیسه ای به پدرم داد و گفت: این پانصد درهم را بگیر؛ دویست تایش برای لباس، دویست تایش برای پرداخت بدهی و صد درهمش هم برای خرجی! به من هم کیسه ای داد و گفت: تو هم این هم سیصد درهم را بگیر؛ صد درهمش را برای خرید الاغ و صد درهمش هم برای خرجی. ضمناً به سمت جَبَل نرو، بلکه به سوره (۱) برو! پس من به سوی سوره رفتم و در آن جا با زنی ازدواج نمودم و همان روز هزار دینار نصیبم شد.

اما محمد بن علی با دیدن این همه کرامت، باز هم در امامت او شک داشت و همچنان واقفی (۲) بود. محمد بن ابراهیم در ادامه می گوید: به او گفتم: وای بر تو، دلیل از این واضح تر می خواهی؟ گفت: (منکر این دلیل نیستم اما) عقیده به توقف امامت در امام کاظم علیه السلام مسلک اجدادی ماست و ما هم همان را ادامه می دهیم!

۴. ابوهاشم جعفری نقل می کند: از سختی و فشار زندان به ابومحمد علیه السلام شکایت کردم. در جوابم نوشت: «نماز ظهر امروز را در منزلت می خوانی!» هنگام ظهر بود که آزاد شدم و نماز را در منزل خواندم. از لحاظ مالی هم تحت فشار بودم و می خواستم که در نامه از حضرت پول بخواهم، لکن

ص : ۳۱

۱- . جایی نزدیک حله در عراق.

۲- . واقفیه فرقه ای از شیعه است که پیروانش معتقد به هفت امام هستند و می گویند بعد از امام کاظم علیه السلام امام دیگری نیامده است.

شرم کردم! به منزل که رسیدم، صد دینار برایم فرستاده و برایم نوشته بود: «هر وقت نیاز داشتی شرم نکن، خجالت نکش و از ما بخواه که ان شاءالله نیازت مرتفع می شود».(۱)

۵. اسماعیل بن محمد بن علی بن اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب می گوید: برای درخواست کمک از ابومحمد علیه السلام در کنار راه نشستیم. هنگامی که از کنارم عبور کرد، زبان به شکایت باز کردم و حاجتم را گفتم؛ قسم خوردم که نه درهمی دارم و نه صبحانه و شام!

فرمود: «تو داری به خدا قسم دروغ می خوری! تو دویست دینار زیر زمین مخفی کرده ای! البته این را که گفتم، نه برای این بود که چیزی به تو ندهم». و به خدمتکارش فرمود که هر چه همراه داری به او بده و غلام نیز صد دینار به من داد. سپس حضرت علیه السلام رو به من کرد و فرمود: «تو از آن دینارهایی که در خاک مخفی کرده ای محروم خواهی شد؛ آن هم در زمانی که بیشترین نیاز را به آن خواهی داشت». گفتم: آن پول پشتوانه و سرمایه من است.

چیزی نگذشت که درهای روزی به روی من بسته شد و نیاز شدیدی به آن پول پیدا کردم. اما وقتی خاک ها را که کنار زدم، فهمیدم که پسرمتوجه محل پول ها شده و آن ها را برداشته و فرار کرده است؛ این گونه بود که به ذره ای از آن پول دست نیافتم.(۲)

ص : ۳۲

۱- . أصول الكافي، ج ۱، ص ۴۲۴ و ص ۴۲۶ رقم ۳ و ۱۰.

۲- . همان، ج ۱، ص ۴۲۶، رقم ۱۴.

شناخت پنجم: نگاهی به عبادت های امام حسن عسکری علیه السلام

ص: ۳۳

شیلنجی از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری نقل کرده است: حسن علیه السلام در زندان روزه می گرفت و هنگامی هم که افطار می کرد، ما به همراه او از غذایش می خوردیم. (۱)

۱. کلینی نیز با سلسله سند خویش از علی بن عبدالغفار نقل کرده است که: هنگامی که ابو محمد علیه السلام به زندان افتاد، عده ای از بنی عباس، صالح بن علی و عده ای دیگر که از تفکر شیعه انحراف داشتند، به دیدار صالح بن وصیف - زندان بان حضرت علیه السلام - رفتند تا برای فشار بیشتر بر امام با او صحبت کنند. صالح به آنان گفت: دیگر باید چه کار بکنم؟ دو نفر از بدترین انسان هایی را که یافته بودم کنارش گذاشتم ولی الآن آن دو در عبادت، نماز و روزه به درجه والایی رسیده اند! به آن دو گفتم: در او چه دیدید؟ گفتند: چه می گویی در مورد مردی که روز را روزه می گیرد، تمام شب را به نماز می ایستد، نه سخن می گوید و نه چیزی می تواند او را به خود سرگرم سازد. هنگامی که به او نگاه می کنیم، لرزه بر اندام ما می افتاد و بی اختیار ابهت او تمام وجود ما را فرا می گیرد. هنگامی که این مطالب را شنیدند ناامید برگشتند. (۲)

۲. علی بن محمد از برخی بزرگان نقل کرده است: ابو محمد علیه السلام را در خانه نحریب (۳) زندانی نمودند و نحریب بسیار بر او سخت می گرفت و اذیتش می نمود. همسرش به او گفت: وای بر تو! از خدا بترس! تو نمی دانی که چه کسی در منزل تو است؟! سپس شایستگی حضرت را برای او بیان کرد و گفت: من درباره او بر تو نگرانم! نحریب در پاسخش گفت: او را در میان درندگان می اندازم و همین کار را هم انجام داد. بعد از این که او را در بین درندگان انداختند، دیدند امام علیه السلام به نماز ایستاده و درندگان بر گردش حلقه زده اند. (۴)

۳. ابن شهر آشوب (در ادامه همان داستان) نقل نموده است: روایت شده

ص : ۳۴

۱- . نور الأبصار، ص ۱۹۵.

۲- . الکافی، ج ۱، ص ۴۲۹ رقم ۲۳؛ ورواه الطبرسی فی اعلام الوری، ص ۳۷۹.

۳- . خادم خلیفه و مأمور نگه داری درندگان و سگ های او بوده است.

۴- . الکافی، ج ۱، ص ۴۳۰، رقم ۲۶.

که سه روز بعد از این که حضرت علیه السلام را در میان درندگان انداختند، یحیی بن قتیبه اشعری به همراه رام کننده شیرها به سراغ او رفتند. دیدند که او مشغول نماز است و شیرها بر گردش حلقه زده اند. همین که رام کننده وارد قفس شیرها شد، او را پاره کرده و خوردند. یحیی به همراه اطرافیانش به نزد معتمد رفتند (و جریان را به معتمد گزارش دادند). معتمد به نزد امام عسکری علیه السلام آمد و با گریه خواهش کرد که حضرت علیه السلام دعا کند تا بیست سال خلیفه باقی بماند. امام علیه السلام فرمود: خداوند بر عمرت بیفزاید، دعای حضرت علیه السلام مستجاب شد و معتمد بیست سال بعد از دنیا رفت. (۱)

۴. سید بن طاووس نقل نموده: «قنوت نماز مولای باوفای ما حسن بن علی العسکری علیهما السلام این بود:

يَا مَنْ غَشِيَ نُورُهُ الظُّلُمَاتِ، يَا مَنْ أَضَاءَتْ بِقُدْسِهِ الفِجَاجِ الْمُتَوَعَّرَاتِ، يَا مَنْ خَشَعَ لَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ، يَا مَنْ بَخَعَ لَهُ بِالطَّاعَةِ كُلِّ مُتَجَبَّرَاتٍ، يَا عَالِمَ الضَّمَائِرِ المُسْتَخْفِيَاتِ، وَسَمِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ، وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ، وَعَاجِلْهُمْ بِبَصْرِكَ الَّذِي وَعَدْتَهُمْ، إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ، وَعَجِّلِ اللَّهُمَّ اجْتِيَاحَ أَهْلِ الْكَيْدِ وَأُوهِمِ إِلَى شَرِّ دَارٍ فِي أَعْظَمِ نَكَالٍ وَأَقْبَحِ مَتَابٍ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ حَاضِرُ أَسْرَارِ خَلْقِكَ، وَعَالِمٌ بِضَمَائِرِهِمْ وَمُسْتَعْنٍ لَوْلَا النَّدْبُ بِاللِّجَاءِ إِلَى تَنْجِزِ مَا وَعَدْتَهُ اللَّعَاجِي عَنْ كَشْفِ مَكَامِنِهِمْ، وَقَدْ تَعَلَّمُ يَا رَبِّ مَا أَسْرَرَهُ وَأَبْدِيَهُ وَأَنْشَرَهُ وَأَطْوِيهِ وَأَظْهَرُهُ وَأَخْفِيهِ، عَلَى مُتَصَرِّفَاتِ أَوْقَاتِي وَأَصْنَافِ حَرَكَاتِي مِنْ جَمِيعِ حَاجَاتِي وَقَدْتَرِي يَا رَبِّ مَا قَدْتَرَاظَمَ فِيهِ أَهْلُ وِلَايَتِكَ، وَاسْتَمَرَّ عَلَيْهِمْ مِنْ أَعْدَائِكَ غَيْرَ ظَنِينٍ فِي كَرَمٍ وَلَا ضَمِينٍ بِنِعْمِ، وَلَكِنَّ الْجَهْدَ يَبْعَثُ عَلَى الْإِسْتِزَادَةِ وَمَا أَمَرْتُ بِهِ مِنَ الدُّعَاءِ، إِذَا أَخْلَصَ لِمَكَ اللَّجَاءُ يَفْتَضِي إِحْسَانَكَ شَرْطَ الزِّيَادَةِ، وَهَذِهِ النَّوَاصِي وَالْأَعْنَاقِ خَاضِعَةٌ لَكَ بِذُلِّ الْعُبُودِيَّةِ وَالْإِعْتِرَافِ بِمُلْكِهِ الرَّبُوبِيَّةِ دَاعِيَةٌ بِقُلُوبِهَا وَ مُحْصَنَاتٌ إِلَيْكَ فِي تَعْجِيلِ الْإِنْعَانِ، وَمَا شِئْتَ كَانَ وَمَا تَشَاءُ كَائِنٌ، أَنْتَ الْمَدْعُوُّ الْمَرْجُوُّ الْمَأْمُولُ الْمَسْئُولُ، لَا يَنْقُضُكَ نَائِلٌ وَإِنْ اتَّسَعَ وَلَا يُلْحِقُكَ سَائِلٌ وَإِنْ أَلْحَ وَضَرَ عَ مُلْكِكَ وَلَا يُلْحِقُهُ التَّنْفِيدُ وَعِزِّكَ

ص : ۳۵

الباقي عَلَى التَّأْيِيدِ وَ مَا فِي الْأَعْصَارِ مِنْ مَشِيَّتِكَ بِمِقْدَارٍ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّؤُوفُ الْجَبَّارُ. اللَّهُمَّ أَيْدِنَا بِعَوْنِكَ، وَ اكْنِفْنَا بِصَوْنِكَ، وَ أَنْلِنَا مِنْ أَلْمِ الْمُعْتَصِمِينَ بِحَبْلِكَ الْمُسْتَظْلِينَ بِظِلِّكَ» (١)

ص : ٣٦

١- . مهج الدعوات، ص ٧٧.

شناخت ششم: قطره ای از دریای کرامات امام حسن عسکری علیه السلام

ص : ۳۷

۱. ابن صباغ مالکی با اسناد خود از عیسی بن فتح نقل نموده: هنگامی که ابومحمد علیه السلام به زندان ما وارد شد، به من فرمود: «ای عیسی، تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز عمر کرده ای!» کتابی همراه من بود که تاریخ ولادتم در آن نوشته شده بود. عمرم را از روی تاریخ ثبت شده در آن حساب نمودم؛ دیدم دقیقاً همانی است که ابومحمد علیه السلام فرموده بود. سپس به من فرمود: «آیا فرزند داری؟» گفتم: خیر، فرمود: «خدایا به او فرزندی عطا نما که یاور او باشد؛ چرا که فرزند یاور خوبی است» سپس این گونه سرود:

«هر کس یآوری داشته باشد، حقش را می ستاند؛ بیچاره کسی است که یاور ندارد.

به او گفتم: آقای من، آیا شما فرزند دارید؟ فرمود: در حال حاضر فرزندی ندارم، ولی به خدا سوگند من صاحب فرزندی می شوم که زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود. سپس به این شعر متشکل شد:

چه بسا روزی مرا ببینی در حالی که فرزندانم به مانند شیرهایی خشمگین دورم را گرفته اند؛

تمیم هم قبل از این که فرزندانش به دنیا بیایند، مدت زمانی را تنها زندگی کرد. [\(۱\)](#)

از اسماعیل بن محمد بن علی بن اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس روایت شده است: روزی مقابل در خانه ابومحمد الحسن علیه السلام نشستم. همین که از خانه خارج شد، برخاستم و از نیاز و گرفتاری خود به او شکایت کردم و قسم یاد نمودم که حتی درهمی هم ندارم! فرمود: «قسم می خوری در حالی که دوست دینار را در زیر زمین دفن نموده ای...» [\(۲\)](#)

۲. ابن صباغ مالکی با سند خویش از محمد بن حمزه الدوری نقل نموده: به وسیله ابوهاشم داود بن قاسم - که در حق من برادری می کرد - نامه ای به ابومحمد حسن بن علی علیه السلام نوشتم و از او خواستم که دعا کند خداوند مرا بی نیاز گرداند؛ چرا که بالغ و مستقل شده بودم و دستم خالی بود و از بی آبرویی می ترسیدم. حضرت علیه السلام به وسیله ابوهاشم جواب نامه را به

ص : ۳۸

۱- . الفصول المهمه، ص ۲۸۸.

۲- . الفصول المهمه، ص ۲۸۶؛ و تقدم عن الكافي، ج ۱، ص ۴۲۶.

من رساند که در آن نوشته بود: «بدان که خداوند تعالی بی نیازت نمود. پسرعمویت یحیی بن حمزه از دنیا رفته، صد هزار درهم میراث برجای گذاشته و وارثی جز تو ندارد و این پول به تو خواهد رسید. پس میانه روی پیشه کن و از اسراف بپرهیز».

همان گونه که فرموده بود، پس از گذشت چند روز خبر مرگ پسرعمویم به همراه اموالش به من رسید و فقر از من مرتفع شد. پس حق خدای تعالی را ادا نموده، به برادرانم نیکی نمودم و بعد از آن به میانه روی روی آوردم؛ با این که پیش از آن اهل بریز و پاش بودم. (۱)

۳. طبرسی با سند خویش از ابوهاشم نقل نموده: خدمت ابومحمد علیه السلام بودم که برای مردی از یمن اجازه ورود گرفتند. پس از اجازه حضرت ع، مردی زیبا، بلندقد و تنومند وارد شد، بر حضرت علیه السلام سلام نموده و به ولایت اقرار نمود. حضرت علیه السلام هم از او پذیرفت و فرمان داد که بنشیند. آن مرد کنار من نشست و من با خودم گفتم ای کاش می دانستم که این مرد کیست؟

ناگهان ابومحمد علیه السلام فرمود: «این مرد فرزند آن بانوی اعرابی است که سنگ ریزه ای دارد که پدارنم با خاتم خویش آن را مهر نموده اند». سپس فرمود: «آن را بده!» آن مرد سنگ ریزه ای را بیرون آورد که در یک طرفش جای صافی بود. امام علیه السلام خاتمش را درآورده و آن را مهر نمود و نوشته خاتم بر آن نقش بست. من آن نقش را خواندم که نوشته بود «الحسن بن علی».

ابوهاشم ادامه می دهد: به مرد یمانی گفتم: پیش از این، حضرت علیه السلام را دیده بودی؟ گفت: نه به خدا سوگند. سال هاست که مشتاق دیدن او هستم؛ تا این که همین ساعت جوانی که قبلاً او را ندیده بودم، نزد من آمد و گفت: برخیز و داخل این خانه شو و من هم داخل شدم.

سپس بلند شد درحالی که می گفت: «رحمت و برکات خداوند بر شما خاندان باد! بی گمان او ستوده ای بزرگوار است.» (۲)
«فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند» (۳) گواهی می دهم که رعایت حق شما واجب

ص : ۳۹

۱- . الفصول المهمه، ص ۲۸۵.

۲- . سوره مبارکه هود، آیه ۷۳.

۳- . سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۴.

است، مانند وجوب رعایت حق امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او علیهم السلام و گواهی می‌دهم که حکمت و امامت به تو رسیده است و تو ولی خدا هستی که هیچ کس عذری در شناختن تو ندارد.

نامش را پرسیدم، گفت: نامم مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن ام غانم و او زنی از بادیه نشینان یمن بود که سنگ ریزه ای داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن مهر زده بود.

ابوهاشم جعفری در این باره این گونه سرود:

مولای ما بر آن سنگ ریزه مهر می‌زند، خداوند بهترین و خالص ترین دلیل‌ها را برای او قرار داده است؛

و به او تمامی نشانه‌های امامت را عطا نموده، همانند موسی که به او شکافتن دریا، ید بیضاء و عصا عنایت شده بود؛

خداوند معجزه ای را به پیامبران ارزانی نداشت، مگر این که آن‌ها را به اوصیا هم عطا نمود؛

هر کس در این باره شک و تردید داشته باشد، کوتاهی از خود اوست، باید دلیل را بنگرد و به جستجو پردازد.

ابوعبدالله بن عیاش گفته است: این ام‌غانم صاحب سنگ ریزه، کسی غیر از ام‌الندی حبابه بنت جعفر - که او هم به صاحب سنگ ریزه معروف بود - است و هم چنین نباید با ام‌سلیم - بانوی اولی که به صاحب سنگ ریزه معروف شد و وارث کتاب‌ها است - که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنگ ریزه او مهر زدند، اشتباه گرفته شود؛ هر یک از این سه برای خود داستان جداگانه ای دارند.^(۱)

ص : ۴۰

۱. ابوهاشم می گوید: فہفکی از امام حسن عسکری علیہ السلام سؤال کرد: گناہ زن بیچارہ چیست کہ در ارث سہمیش نصف مرد است؟ فرمود: «در عوض، جہاد و نفقہ و دیہ خویشاوندان بر زنان واجب نیست و این امور تنها بر مردان واجب است». با خودم گفتم: قبلاً شنیدہ بودم کہ ابن ابی العوجاء ہمین سؤال را از امام صادق علیہ السلام پرسید و حضرت علیہ السلام ہمین گونه پاسخش را دادند.

امام علیہ السلام رو بہ من کرد و فرمود: «بلہ این مسألہ ابن ابی العوجاء ہم بود! جواب ما اہل بیت علیہم السلام ہم یکی است؛ اگر سؤال یکی باشد. آنچه برای ائمہ اول رخ دادہ، برای ائمہ آخر ہم رخ می دہد. اول و آخر ما در علم و امر یکسان ہستیم؛ البتہ رسول اللہ ص و امیرالمؤمنین علیہ السلام برتر ہستند.» (۱)

۲. داوود بن قاسم جعفری می گوید: از امام حسن عسکری علیہ السلام در مورد آیہ " ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ: سپس این کتاب را بہ آن بندگان خود کہ [آنان را] برگزیدہ بودیم، بہ عنوان میراث دادیم؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانہ رو، و برخی از آنان در کارہای نیک بہ فرمان خدا پیشگام ہستند" (۲) سؤال کردم. فرمود: «ہمہ آن ہا از آل محمد علیہم السلام ہستند. ستمکار بر خویشتن، آن کسی است کہ اقرار بہ امام ندارد». اشک در چشمانم حلقہ زد و در درون خود بہ تفکر در مورد بزرگی عطای الہی نسبت بہ آل محمد علیہم السلام پرداختم. در این اندیشہ بودم کہ ابو محمد علیہ السلام بہ من نگاہ نمود و فرمود: «شأن و مقام آل محمد علیہم السلام از آنچه تو با خودت فکر کردی بالاتر است. خدا را شکر کن کہ تو را از متمسکین بہ دامان آنان قرار دادہ است. روز قیامت کہ ہر شخصی با امامش خواندہ می شود، تو بہ ہمراہ آنان فراخواندہ می شوی؛ پس بشارت باد بر تو ای ابوهاشم کہ تو عاقبت بہ خیری!» (۳)

۳. ابوهاشم می گوید: شنیدم کہ ابو محمد علیہ السلام می فرمود: «ہمان اندازہ کہ

ص : ۴۲

۱- . همان، ص ۳۷۴؛ ورواہ ابن شہر آشوب فی المناقب، ج ۴، ص ۴۳۷.

۲- . سورہ مبارکہ فاطر، آیہ ۳۲.

۳- . کشف الغمہ، ج ۲، ص ۴۱۸.

خدا بر خلقش برتری دارد، کلامش نیز بر کلام مخلوقاتش برتری دارد و گفتار ما هم به همان اندازه که بر مردم برتری داریم، بر گفتار آنان برتری دارد» (۱).

۴. حسن بن ظریف نقل نموده است: نامه ای به ابومحمد علیه السلام نوشتم و از معنای گفتار رسول الله ص در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «هر کس من مولای او هستم، پس این علی علیه السلام مولای اوست» سؤال نمودم. فرمود: «منظور رسول الله ص این بوده که علی علیه السلام را پرچی قرار دهد که در هنگام اختلاف، حزب الله راستین به واسطه او شناخته شوند» (۲).

۵. محمد بن صالح ارمینی از ابومحمد علیه السلام در مورد آیه "لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ" [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست" (۳) سؤال نمود. حضرت فرمود: «زمام کار قبل از این که به آن امر کند و بعد از این که امر نمود، به دست خداست». با خودم گفتم این همان کلام خداوند است که فرمود: "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ: آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست" (۴).

۶. اربلی نیز می گوید: حافظ عبدالعزيز جنابذی از اصحابش، از حافظ بلاذری نقل نموده که حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی علیهم السلام - امام زمان شناخته شده و مقبول نزد شیعیان مکه - فرمود: «پدرم علی بن محمد علیه السلام به من فرمود: پدرم محمد بن علی به من فرمود: پدرم علی بن موسی الرضا علیه السلام به من فرمود: پدرم موسی بن جعفر المرتضی علیه السلام به من فرمود: پدرم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به من فرمود: پدرم محمد بن علی الباقر علیه السلام به من فرمود: پدرم علی بن الحسین السجاد زین العابدین علیه السلام به من فرمود: پدرم حسین بن علی علیه السلام آقای جوانان اهل بهشت به من فرمود: پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام سرور اوصیا به من فرمود: محمد بن عبدالله ص سرور انبیا به من فرمود: سرور ملائکه جبرئیل به من فرمود: خداوند عزوجل سرور تمام سروران فرمود: همانا منم خدا؛ خدایی جز من

ص : ۴۳

۱- . کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۱ و ۴۲۳.

۲- . کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۱ و ۴۲۳.

۳- . سوره مبارکه روم، آیه ۴.

۴- . سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۴.

وجود ندارد؛ پس هر کس به یگانگی من اقرار کند، در پناه من داخل شده و هر کس که در پناه من باشد، از عذاب من در امان خواهد بود» (۱).

۷. ابوهاشم می گوید: از امام عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم نزدیک تر از سیاهی چشم است به سفیدی آن» (۲).

۸. ابوحمزه نصیر خادم نقل کرده است: بارها شنیدم که امام عسکری علیه السلام با غلامانش به زبان خودشان سخن می گفت؛ ترکی، رومی و صقالبه. از این امر تعجب نمودم و گفتم: این مرد در مدینه متولد شده است و تا قبل از وفات امام هادی علیه السلام خودش را به کسی نشان نداده و کسی هم او را ندیده بود؛ پس چگونه می تواند با زبان های مختلف صحبت نماید؟! در این اندیشه بودم که امام علیه السلام رو به من کرد و فرمود: «خداوند جلّ جلاله با دادن همه امتیازات مثبت از جمله دانستن زبان های مختلف، علم نسب شناسی، علم به مرگ و میرها و اتفاقات، حجت خود را از سایر انسان ها بازشناسانده است و اگر این چنین نبود، بین حجت خدا و سایر انسان ها تفاوتی نبود» (۳).

۹. اربلی از ابوهاشم نقل نموده است: محمد بن صالح ارمینی از امام عسکری علیه السلام در مورد آیه "يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست" (۴) پرسید. امام عسکری علیه السلام در پاسخ فرمود: «آیا غیر از این است که خداوند هر آنچه را بوده محو می کند و هر آنچه را نبوده اثبات می کند؟!» ابوهاشم می گوید: با خودم گفتم که این خلاف آن چیزی است که هشام بن حکم می گفت که تا چیزی نباشد، خداوند به آن علم پیدا نمی کند. امام علیه السلام به من نگاهی کردند و فرمودند: «بلند مرتبه است آن خدای جبار

ص : ۴۴

-
- ۱- . کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۰۳.
 - ۲- . همان، ج ۲، ص ۴۲۰.
 - ۳- . أصول الكافي، ج ۱، ص ۴۲۶، رقم ۱۱؛ ورواه ابن شهر آشوب فی المناقب، ج ۴، ص ۴۲۸؛ والمفيد فی الارشاد، ص ۳۲۲؛ والطبرسی فی اعلام الوری، ص ۳۷۵.
 - ۴- . سوره مبارکه رعد، آیه ۳۹.

و حاکم که به همه اشیاء قبل از به وجود آمدنشان علم دارد. او خالق بود، قبل از این که مخلوقی باشد؛ او ربّ بود، پیش از این که موجودی باشد؛ او قادر بود، قبل از این که قدرتش به چیزی تعلق بگیرد». پس گفتیم: شهادت می دهیم که شما ولیّ خدا، حجت او و قیام کننده به عدل هستید و گواهی می دهیم که شما بر اساس شیوه و علم امیرالمؤمنین علیه السلام عمل می نمایید.

۱۰. ابوهاشم ادامه می دهد که خدمت امام عسکری علیه السلام بودم که محمد بن صالح ارمنی درباره آیه: "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا؛ و یادآور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: بله، گواهی دادیم" سؤال نمود.

امام علیه السلام فرمود: «آن معرفت پابرجاست؛ اگرچه مردم آن موقف را فراموش کرده اند و البته به زودی به یاد خواهند آورد. اگر آن پیمان گرفتن نبود، هیچ کس نمی دانست چه کسی او را آفریده و چه کسی او را روزی می دهد». ابوهاشم گوید: در درون خود به خاطر عطای بزرگی که خدا به ولی اش ارزانی داشته به تعجب فرو رفتم. امام علیه السلام به من رو نموده و فرمودند: «امر از آنچه تو را به تعجب واداشته، عجیب تر و بزرگ تر است! در مورد گروهی که هر کس آنان را بشناسد، خدای را شناخته است و هر کس انکارشان کند، خدا را انکار نموده چه گمان می کنی؟! مؤمنی وجود ندارد، مگر این که آنان را تصدیق می کند و به معرفتشان یقین دارد».

۱۱. ابوهاشم نقل می کند: محمد بن صالح ارمنی از ابومحمد علیه السلام در مورد آیه: "لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست" (۱) سؤال نمود. حضرت فرمود: «زامام کار قبل از این که به آن امر کند و بعد از این که امر نمود، به دست خدا است». با خودم گفتم که این همان کلام خداوند است که فرمود: "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست، فرخنده خدایی است پروردگار

ص : ۴۵

۱۲. ابن شهر آشوب می نویسد: ابوالقاسم کوفی در کتاب التبدیل نقل نموده اسحاق کندی که فیلسوف برجسته عراق بود به تألیف کتابی با موضوع تناقضات قرآن همت گماشت. او آن چنان با شور و علاقه مشغول تدوین این کتاب شد که از مردم کناره گرفته و به تنهایی در خانه خویش به این کار مبادرت ورزید. تا اینکه یکی از شاگردانش به محضر امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شد. امام به او فرمود: «آیا در میان شما یک مرد رشید پیدا نمی شود که استادان را از این کارش منصرف سازد؟!» عرض کرد: ما شاگرد او هستیم؛ چگونه می توانیم در این کار یا کارهای دیگر به او اعتراض کنیم؟! امام فرمود: «آیا آنچه بگوییم به او می رسانی؟» گفت: آری. حضرت فرمود: «نزد او برو با او انس بگیر و او را در هر کاری که می خواهد انجام بدهد، یاری کن. وقتی با او انس گرفتی، آنگاه بگو سؤالی دارم؛ آیا می توانم از شما پرسم؟ او به تو اجازه خواهد داد. آنگاه بگو: اگر پدیدآورنده قرآن (خدا) نزد تو بیاید و سخنش را توضیح بدهد، آیا احتمال می دهی که منظور او از گفتارش، غیر از آن باشد که تو پنداشته ای؟ خواهد گفت: امکان دارد! زیرا او مردی فهیم است که اگر به مطلبی توجه کند، درک می کند. هنگامی که جواب مثبت داد، بگو: از کجا اطمینان پیدا کرده ای که مراد و منظور عبارات قرآن همان است که تو می گویی؟ شاید گوینده قرآن منظوری غیر از آنچه تو به آن رسیده ای داشته باشد و تو الفاظ و عبارات را در غیر معانی و مراد متکلم به کار میبری؟!»

آن شخص نزد اسحاق کندی رفت و همان طوری که امام به او آموخته بود، با مهربانی تمام با او انس گرفت و سؤال خود را مطرح کرد و او را به تفکر و اندیشیدن وادار نمود. اسحاق کندی از او خواست سؤال خود را تکرار کند و به فکر فرو رفت؛ چون این احتمال به نظر او ممکن بوده و قابل دقت بود؛ پس از تأملی طولانی شاگردش را قسم داد که بگوید این پرسش از کجا آمده؟ او گفت: به ذهنم رسید و پرسیدم. استاد گفت: باور نمی کنم که به ذهن تو و امثال تو چنین پرسشی خطور نماید! راستش را بگو که این سؤال را از کجا آموخته ای؟ شاگرد که اصرار استاد را دید، گفت:

ص : ۴۶

ابومحمد عسکری علیه السلام به من یاد داد. استاد گفت: آری، الآن حقیقت را گفتی. چنین سؤالی جز از آن خاندان نمی تواند باشد. آنگاه آتشی خواست و تمام نوشته های خود را در این زمینه سوزاند. (۱)

ص : ۴۷

۱- . المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۴.

شناخت هشتم: آگاهی امام حسن عسکری (علیه السلام) از غیب

ص : ۴۹

۱. محمد بن حسن بن شَمون نقل نموده است: نامه ای به امام عسکری علیه السلام نوشتم و از حضرت خواستم تا برای برطرف شدن چشم دردم دعا نماید. یکی از چشمانم را از دست داده بودم و دیگری هم در حال از دست رفتن بود. امام علیه السلام برایم نوشت: «خداوند چشمت را برایت نگه دارد». چیزی نگذشت که آن چشم بینایم کاملاً خوب شد. امام علیه السلام در آخر نامه نوشته بود: «خداوند به تو اجر و ثواب نیکو بدهد» و این مرا غمگین نمود؛ چون در خانواده ام کسی را سراغ نداشتم که از دنیا رفته باشد. تا اینکه چند روز بعد خبر مرگ پسر طیب را به من دادند و آن موقع فهمیدم که تسلیت امام علیه السلام به خاطر چه بود».

۲. عمر بن ابی مسلم می گوید: مردی از اهل مصر به نام سیف بن لیث به نزد ما در سامرا آمد تا درباره ملکش که شفیع خادم به زور از او گرفته و از آنجا بیرونش کرده بودند، نزد مهدی خلیفه عباسی دادخواهی کند. او را راهنمایی کردیم که به ابومحمد علیه السلام نامه بنویسد و کمک بخواهد. امام عسکری علیه السلام به او نوشت: «نگران نباش که ملک به تو برمی گردد. به نزد خلیفه برو؛ بلکه به نزد وکیل که ملک را تصاحب نموده برو و او را از سلطان بزرگ خداوند رب العالمین بترسان!»

سیف او را ملاقات کرد. آن وکیل که ملک را در اختیار داشت به او گفت: هنگام خروج تو از مصر نامه ای به دستم رسید که تو را بخواهم و ملک را به تو برگردانم. پس ملک را با حکم قاضی ابن ابی الشوارب و گواهی شاهدان برگرداند و سیف نیازی به رفتن نزد خلیفه عباسی پیدا نکرد. ملک به او برگشت و در دست او بود و دیگر خبری از او نشد.

۳. راوی می گوید: همین سیف بن لیث برایم نقل کرد که وقتی از مصر بیرون آمدم، پسری داشتم که بیمار بود. پسر دیگری هم داشتم که بزرگتر از اولی بود که او را وصی و قیم بر خانواده و املاکم قرار داده بودم. در سامرا که بودم نامه ای دیگر به امام عسکری علیه السلام نوشتم و درخواست کردم که برای پسر بیمارم دعا کند. امام علیه السلام در جوابم نوشت: «پسر بیمار خوب شد و پسر بزرگتر که وصی و قیمت بود از دنیا رفت. خدا را شکر نما و بی تابی نکن که اجرت از بین می رود». پس به من خبر رسید که پسر کوچکم از بیماری اش بهبود یافته و پسر بزرگم همان روزی که جواب نامه

۴. احمد بن اسحاق می گوید: خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم و درخواست نمودم چیزی بنویسند تا به خطشان نگاه کنم که هرگاه نوشته ای از طرف ایشان آمد، بشناسم. پس فرمود: «ای احمد! خطی که با قلم درشت نوشته شده باشد با خطی که با قلم ریز نگاشته شده تفاوت دارد؛ مبادا شک کنی!» سپس مرگب طلب کرده و شروع به نوشتن نمودند. در حالی که حضرت مشغول نوشتن بودند، با خودم گفتم: از ایشان درخواست می کنم قلمی را که با آن می نویسند به من هدیه بدهند. نوشتن که تمام شد، در همان حال که قلم را با دستمال پاک می کردند، شروع به سخن گفتن با من نمودند و سپس فرمودند: «ای احمد! این قلم را بگیر!» و آن را به من دادند.

گفتم: فدایتان کردم! من به خاطر چیزی ناراحتم و آن هم این که خواستم از پدرتان چیزی بپرسم، ولی نشد. فرمود: «چه چیزی احمد؟» پاسخ دادم: آقای من! از پدران شما برای ما روایت شده است که خواب انبیا بر پشتشان، خواب مؤمنین بر پهلوی راستشان، خواب منافقین بر پهلوی چپشان و خواب شیاطین بر صورتشان است! فرمود: «درست است». پس گفتم: آقای من! همواره تلاش می کنم که بر پهلوی راست بخوابم، ولی نمی توانم. حضرت لحظه ای سکوت کرد و سپس فرمود: «نزدیک من بیا احمد!» و من هم به ایشان نزدیک شدم. سپس فرمود: «دستت را در زیر پیراهنت قرار بده» و من چنین کردم. آن گاه حضرت علیه السلام با دست راستشان پهلوی چپم را و با دست چپشان پهلوی راستم را سه مرتبه مسح کردند. بعد از این دیگر نتوانستم بر پهلوی چپم بخوابم و دیگر به هیچ عنوان بر پهلوی چپ خوابم نمی برد. (۲)

۵. محمد بن حسن می گوید: نامه ای به امام عسکری علیه السلام نوشتم و از فقر شکایت کردم. بعد از نوشتن نامه پشیمان شدم و با خودم گفتم: مگر امام صادق علیه السلام نفرموده که «تنگ دستی در کنار ما، از بی نیازی به همراه

ص : ۵۱

۱- . أصول الكافي، ج ۱، ص ۴۲۷؛ و ص ۴۲۸، رقم ۱۷-۱۸.

۲- . أصول الكافي، ج ۱، ص ۴۳۰، رقم ۲۷.

دشمن ما، و کشته شدن در کنار ما، از زندگی به همراه دشمن ما بهتر است؟!»

امام علیه السلام در جواب نوشتند: «وقتی گناهان دوستان ما زیاد می شود، خداوند جلّ جلاله آنان را تنگ دست می گرداند و بسیاری از گناهان را هم نادیده می گیرد. همان گونه با خودت نجوا نمودی، "تنگ دستی در کنار ما از بی نیازی در کنار دشمن ما بهتر است". ما پناهگاه هرکسی که به ما پناه بیاورد هستیم؛ ما برای هرکس که از ما طلب نور کند، نور هستیم؛ ما نگه دارنده هرکس که به ما تسمک جوید هستیم؛ هرکس که ما را دوست داشته باشد، در درجه اعلاّی بهشت به همراه ما خواهد بود و هرکس که از ما کناره بگیرد، به سمت جهنم خواهد رفت».^(۱)

۶. شاهویه بن عبد ربّہ نقل نموده است: برادرم صالح در زندان بود. نامه ای به ابومحمد علیه السلام نوشتم و در آن سؤال هایی پرسیدم. حضرت نیز پاسخم را دادند و در ضمن نوشتند: «روزی که نامه من به تو برسد، برادرت از زندان آزاد خواهد شد». هنگام نوشتن نامه می خواستم در مورد برادرم هم پیروم ولی فراموش کرده بودم. مشغول خواندن نامه امام علیه السلام بودم که گروهی آمدند و بشارت آزادی برادرم را به من دادند. پس برادرم را ملاقات کردم و نامه امام علیه السلام را برایش خواندم.^(۲)

۷. روایت شده که معتمد خلیفه عباسی امام علیه السلام را به همراه برادرش جعفر به زندان انداختند و علی بن حرین را بر آن ها مأمور کرد. معتمد مدام از علی بن حرین اخبار امام علیه السلام را جویا می شد و علی بن حرین به او خبر می داد که امام علیه السلام روزها را روزه و شب ها را به شب زنده داری سپری می کنند. روزی از روزها طبق معمول معتمد از علی بن حرین اخبار امام علیه السلام را جویا شد و علی هم همان اوضاع را برای او تشریح کرد. معتمد عباسی به علی گفت: همین الآن به سراغ او می روی، سلام مرا به او می رسانی و می گویی با عافیت و سلامتی به منزلت برگرد!

علی بن حرین می گوید: به در زندان که رسیدم، الاغی زین شده را دیدم.

ص : ۵۲

۱- المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۴۳۸.

وارد بر امام علیه السلام شدم، دیدم لباس و کفشش را پوشیده است. مرا که دید برخواست. نامه معتمد را که به او دادم، بیرون آمد و بر الاغ سوار شد. خوب که روی الاغ جایجا شد، مکثی کرد. من گفتم: آقای من برای چه حرکت نمی کنید؟ فرمود: «منتظرم تا جعفر هم بیاید!» گفتم: معتمد تنها دستور آزادی شما را داده است. ایشان فرمود: نزد معتمد برگرد و بگو که ما با هم از یک خانه خارج شده ایم و اگر من به تنهایی و بدون جعفر برگردم، مایه بدگویی برای تو می شود!» علی بن حرین رفت و بازگشت و گفت: به خاطر تو جعفر را هم آزاد نمودم. پس جعفر را هم آزاد کرد و با هم به خانه بازگشتند.

۸. ابوهاشم جعفری می گوید: به همراه امام علیه السلام در زندان مهتدی بن واثق بودم. امام علیه السلام به من فرمود: «امشب خداوند عمر مهتدی را کوتاه می کند». صبح که شد ترک ها شورش کردند، مهتدی را کشتند و معتمد را به خلافت رساندند. (۱)

۹. ابوهاشم در جای دیگری نقل کرده است: روزی خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم تا چیزی از ایشان بگیرم و با آن انگشتری بسازم که به آن تبرک بجویم. نشستم و فراموش کردم که برای چه آمده بودم. خدا حافظی که کردم و آماده برخاستن شدم، ایشان یک انگشتری به من دادند و فرمودند: «مقداری نقره خواستی و ما به تو انگشتر دادیم؛ نگین و اجرت ساختش را هم سود کردی! مبارکت باشد ای ابوهاشم!» گفتم: آقای من! گواهی می دهم که تو ولی خدا و امامی هستی که من خدا را با اطاعت از تو می پرستم. پس حضرت فرمود: «خداوند تو را بیامرزد ای ابوهاشم!» (۲)

۱۰. ابوهاشم همچنین نقل کرده که در دل خودم دعا کردم که خدایا مرا در حزب و گروه خودت قرار بده! ناگهان امام عسکری علیه السلام به من رو نمود و فرمود: «تو در حزب و گروه خدا هستی؛ به شرط این که به خدا ایمان داشته باشی، رسولش را تصدیق کنی و اولیائش را بشناسی و اطاعتشان

ص : ۵۳

۱- . المناقب لابن شهر آشوب، ص ۴۳۰.

۲- . أصول الکافی، ج ۱، ص ۴۲۹، رقم ۲۱.

کنی. اگر چنین باشی، پس بشارت باد به تو!»(۱)

۱۱. ابوهاشم جعفری در جای دیگری می گوید: از امام عسکری علیه السلام شنیدم که: «از جمله گناهانی که آمرزیده نمی شود، این است که شخص بگوید: ای کاش تنها گناه من همین باشد!» من با خودم گفتم: پس کار خیلی دقیق است و لازم است که انسان در مورد هر چیزی مراقب نفسش باشد. در این هنگام حضرت رو به من کردند و فرمودند: «راست گفתי ای ابوهاشم! به آن ندای درونی ات پایبند باش؛ چراکه شرک در بین مردم از راه رفتن مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک و از حرکت مورچه ریز بر روی پلاس(۲) سیاه مخفی تر است.»(۳)

۱۲. با همین سند از ابوهاشم جعفری نقل شده است که از امام عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: «بهشت دری دارد به نام "معروف" که فقط کسانی که اهل معروف باشند از آن در وارد می شوند». خدا را شکر کردم و به خاطر زحماتی که به خاطر نیازهای مردم متحمل می شدم، خوشحال شدم. همان لحظه امام علیه السلام نگاهی به من کردند و فرمودند: «بله؛ خوب دانستی که چه موقعیتی داری و همانا اهل معروف در دنیا همان اهل معروف در آخرت هستند. خداوند تو را از آنان قرار دهد و رحمت نماید!»(۴)

۱۳. ابوهاشم همچنین می گوید: برخی از ارادتمندان به امام عسکری علیه السلام نامه ای به ایشان نوشتند و درخواست کردند که دعایی به ایشان تعلیم نماید. امام علیه السلام برایشان نوشت که این دعا را بخوانند: «ای شنواترین شنوایان، ای بیناترین بینایان، ای عزت نظرکنندگان، ای سریع ترین محاسبه گران، ای مهربان ترین مهربانان و ای برترین حکم کنندگان، بر محمد و آل محمد علیهم السلام درود فرست و رزق من را زیاد گردان؛ بر عمر من بیفزا؛ به رحمت بر من منت بگذار و مرا از کسانی قرار بده که دینت را با آنان یاری می کنی و دیگری را در این امر جایگزین من ننما!» ابوهاشم

ص : ۵۴

۱- . اعلام الوری، ص ۳۷۴.

۲- . جامه یا ردای پشمی خشن.

۳- . کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۰؛ ورواه المسعودی فی اثبات الوصیه، ص ۲۴۲.

۴- . اعلام الوری، ص ۳۷۵؛ ورواه الإربلی فی کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۰.

می گوید: آهسته، در درون خودم دعا کردم که خدایا مرا در حزب و گروه خودت قرار بده! ناگهان امام عسکری علیه السلام به من رو نمود و فرمود: «تو در حزب و گروه خدا هستی؛ به شرط این که به خدا ایمان داشته باشی، رسولش را تصدیق کنی و اولیائش را بشناسی و اطاعتشان کنی. اگر چنین باشی بشارت باد به تو!»^(۱)

۱۴. ابوالقاسم کاتب راشد می گوید: یکی از علوی های سامرا در زمان امام عسکری علیه السلام به خاطر رسیدن به مقامات (معنوی) به سمت کوه حرکت کرد (تا در کوه ساکن شود). در جایی به نام حلوان شخصی با او ملاقات کرد و از او پرسید: از کجا می آیی؟ مرد علوی پاسخ داد: از سامرا. آن مرد از او پرسید: آیا فلان مکان و خانه را در سامرا می شناسی؟ گفت: آری، بلدم. دوباره سؤال کرد: آیا از حسن بن علی علیه السلام خبر داری؟ آن علوی پاسخ داد: نه! آن مرد سؤال کرد: چه چیزی تو را به کوه کشانده است؟ مرد علوی پاسخ داد: رسیدن به مقامات و درجات ویژه.

آن مرد گفت پنجاه دینار به تو می دهم، از مسیرت برگرد و با من به سامرا بیا و مرا به حسن بن علی علیه السلام برسان. مرد علوی قبول کرد، پنجاه دینار را گرفت و به همراه آن مرد به سامرا برگشت. از امام عسکری علیه السلام اجازه ورود خواستند. حضرت علیه السلام اجازه داد و آن دو وارد شدند. امام علیه السلام که در وسط حیاط نشسته بود، تا چشمش به مرد غریبه افتاد فرمود: «تو فلانی پسر فلانی هستی؟» گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «پدرت تو را وصی خویش قرار داده و چیزی هم برای ما وصیت کرده و تو به این جا آمده ای تا آن را پرداخت کنی! الآن هم چهار هزار دینار با خود آورده ای؛ آن ها را بده!» مرد اطاعت کرد و مال را به امام علیه السلام تحویل داد.

آن گاه امام علیه السلام رو به آن مرد علوی کرده و فرمود: «تو به خاطر رسیدن به مقامات به سمت کوه روانه شدی؛ در میانه راه این مرد پنجاه دینار به تو داد و تو به همراه او برگشتی. ما هم به تو پنجاه دینار می دهیم» و (همان جا پنجاه دینار) به او دادند.^(۲)

ص : ۵۵

۱- . کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۱.

۲- . کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۶.

شناخت نهم: علم امام حسن عسکری (علیه السلام) به رخدادهای آینده

ص : ۵۷

۱. محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام می گوید: امام عسکری علیه السلام بیست روز قبل از مرگ مُعْتَرَّ عباسی نامه ای به ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبیری نوشتند و فرمودند: «از خانه ات بیرون نیا تا اتفاقی که قرار است بیفتد، به وقوع بپیوندد». وقتی بریحه کشته شد، اسحاق به امام علیه السلام نامه نوشت که آن اتفاق افتاد؛ الآن چه فرمانی می دهید؟ حضرت علیه السلام در پاسخ نوشتند: «این اتفاق، آن نیست که گفته بودم» تا این که چند روز بعد معتز عباسی کشته شد. (۱)

۲. همین راوی می گوید: ده روز قبل از کشته شدن پسر محمد بن داوود عبدالله، امام علیه السلام به مردی دیگر نامه نوشت و از کشته شدن او خبر داد. روز دهم پس از ارسال نامه بود که او کشته شد. (۲)

۳. احمد بن محمد می گوید: هنگامی که مهتدی عباسی شروع به کشتن موالی کرد، در نامه ای به امام عسکری علیه السلام نوشتیم: خدا را شکر که او را مشغول دیگران نموده است. شنیده ام که او شما را تهدید کرده و می گوید: به خدا قسم آنان را از روی زمین برمی دارم. امام علیه السلام با خط خودش نوشت: «عمر او کوتاه تر از این است؛ از امروز تا پنج روز بشمار؛ او در روز ششم با خواری و ذلت کشته خواهد شد!» دقیقاً همان چیزی که امام علیه السلام فرموده بود، اتفاق افتاد. (۳)

۴. شاه عبدالعظیم با سند خود از عبدالله نقل کرده است که: امام عسکری علیه السلام نوشتند: «من این طاغی - زبیر بن جعفر - را نفرین کرده ام و خدا او را بعد از سه روز هلاک خواهد کرد». روز سوم بود که نفرین امام مستجاب شد. (۴)

۵. محمد بن بلبلی روایت نموده که معتز عباسی به سعید حاجب دستور داد که امام عسکری علیه السلام را به سمت کوفه ببرد و در راه گردنش را

ص : ۵۸

۱- . اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۲۳، الارشاد، ص ۳۲۰.

۲- . اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳- . الارشاد، ص ۳۲۴.

۴- . الغرّه، ص ۲۴۴ و ص ۲۴۹.

بزنند. نامه ای از امام علیه السلام به دست ما رسید که در آن نوشته بود: «آنچه شنیده اید اتفاق نمی افتد!» سه روز بعد معترّ عباسی از خلافت عزل شد و به قتل رسید. (۱)

۶. اربلی از محمد بن عبدالله نقل کرده است که وقتی معترّ عباسی به سعید فرمان داد که امام علیه السلام را به کوفه ببرد، ابوالهیثم نامه ای به امام علیه السلام نوشت که: فدایتان کردم! خبری به ما رسیده که ما را نگران نموده است. امام علیه السلام در پاسخ نوشتند: «بعد از سه روز مشکل حل می شود!» و روز سوم بود که معترّ کشته شد. (۲)

ص : ۵۹

۱- . همان.

۲- . کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۶.

شناخت دهم: هجرت و شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

ص : ۶۱

مسعودی می گوید: امام عسکری علیه السلام به دستور متوکل در سال دویست و سی و شش به همراه پدرشان - در حالی که چهار سال و چند ماه سن داشت - به عراق احضار شدند. (۱)

حضرت علیه السلام به همراه پدرشان امام هادی علیه السلام تا آخر عمر در سامرا زندگی نمودند. پدر ایشان در سال دویست و پنجاه و چهار، در زمان معتزّ عباسی دعوت حق را لبیک گفت. پس از شهادت پدر، در سن بیست و دو سالگی، امامت را به دست گرفته و شش سال بعد از پدرشان زندگی نمودند.

یک سال یا کمتر از آن، همزمان با معتزّ عباسی بودند؛ تا این که ترک ها علیه او شورش کرده، از خلافت عزلش نموده و او را کشتند. یک سال یا یازده ماه از آن شش سال هم در زمان مهتدی عباسی - که ترک ها علیه او هم شورش کرده و به قتلش رساندند - بوده و چهار سال و چند ماه هم در زمان معتمد عباسی زندگی نمودند. معتمد عباسی همان کسی بود که حضرت را در سن بیست و هشت سالگی - و به گفته برخی در بیست و نه سالگی - مسموم کرد و به شهادت رساند. از برخی روایات برمی آید که در این شش سال از عمر که بعد از شهادت پدرشان زنده بودند، بارها به دست خلفای سه گانه معاصر حضرت علیه السلام در سامرا به زندان افتادند و آنان در زندان هایشان بر ایشان بسیار سخت می گرفتند.

شهادت امام عسکری علیه السلام

۱. ابوالادیان می گوید: من خدمتگزار حسن بن علی علیه السلام بودم و نامه هایش را به شهرهای مختلف می رساندم. در آن بیماری که به واسطه آن از دنیا رفتند، خدمتشان رسیدم. نامه هایی نوشتند و فرمودند: «این ها را به مدائن ببر! تو پانزده روز از سامرا دور خواهی بود و روز پانزدهم که وارد سامرا شدی، صدای شیون از خانه من می شنوی و مرا در غسل خانه خواهی دید». گفتم: آقای من! پس از این اتفاق امام کیست؟ فرمود: «آن کس که پاسخ نامه هایم را از تو بخواهد، او امام بعد از من است». گفتم: علامت دیگری هم اضافه کنید. فرمود: «آن کس که بر من نماز بگذارد، هم او امام پس از من است». گفتم: علامت دیگری نیز بفرمایید. فرمود: «آن کس که از درون کیسه به تو خبر دهد، او امام بعد از من است».

ص : ۶۲

هیبت حضرت اجازه نداد که از آنچه در کیسه است سؤال نمایم.

نامه ها را برداشته و به سمت مدائن رفتم. پاسخ نامه ها را گرفتم و روز پانزدهم وارد سامرا شدم که صدای شیون از خانه امام علیه السلام به گوشم رسید و حضرت علیه السلام را بر روی سنگ غسل خانه دیدم. در همین اثنا بود که دیدم جعفر بن علی، برادر حضرت دم در ایستاده است. شیعیان بر گرد او حلقه زده، شهادت برادرش را تسلیم و امامتش را تبریک می گفتند. با خودم گفتم: اگر این امام باشد پس امامت باطل شده است! چرا که من او را می شناختم؛ شراب می نوشید، در کاخ جوسق قماربازی می کرد و اهل موسیقی و سه تار هم بود. پیش رفتم، به او تسلیم و تبریک گفتم، ولی از چیزی سؤال نکرد.

لحظاتی بعد، عقید - خادم امام حسن علیه السلام - آمد و گفت: آقای من! برادرت کفن شده است؛ برخیز و بر او نماز بگذار! جعفر بن علی به همراه شیعیان که پیشاپیش آنان، سمان - عثمان بن سعید - و حسن بن علی - معروف به سلمه که به دست معتصم کشته شد - بودند، برای نماز وارد خانه شدند. وارد خانه که شدیم، با جنازه کفن شده حسن بن علی علیه السلام بر روی تابوت مواجه شدیم. جعفر بن علی پیش آمد تا بر برادرش نماز بگذارد. اما همین که خواست تکبیر بگوید، طفلی با صورت گندم گون، مویی مجعد و دندان هایی باز وارد شد و عبای جعفر بن علی را گرفت و فرمود: ای عمو عقب برو! چرا که من برای نماز خواندن بر پدرم سزاوارترم. جعفر با صورتی رنگ پریده و زرد عقب رفت. آن کودک پیش آمد و بر امام عسکری علیه السلام نماز گزارد و سپس حضرت را در کنار قبر پدرشان به خاک سپردند.

پس از آن، آن کودک به من فرمود: ای بصری! جواب نامه هایی که نزد تو است را به من بده! آن ها را تقدیم کردم و با خودم گفتم: این دو علامت؛ فقط اطلاع از همیان باقی مانده است. بعد از آن به سمت جعفر که در حال ناله بود رفتم. حاجز و شاء به او گفت: آقای من! آن کودک چه کسی بود تا ما علیه او - به نفع امامت تو - دلیل بیاوریم؟ گفت: به خدا قسم هرگز او را ندیده بودم و نمی شناسمش.

نشسته بودیم که چند نفر از قم وارد شدند و از حسن بن علی علیه السلام سراغ گرفتند و فهمیدند که حضرت علیه السلام شهید شده اند. گفتند: به چه کسی باید تسلیم بگوییم؟ مردم به جعفر اشاره کردند. آنان بر او سلام نموده،

تسلیت و تبریک عرض کرده و گفتند: نامه هایی همراه ماست؛ بگو نامه ها از کیست و چقدر پول همراه آنهاست؟ جعفر از جا پرید و در حالی که لباس هایش را می تکاند، گفت: از ما علم غیب می خواهید؟

ابوالادیان می گوید: خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: نامه هایی که به همراه دارید از فلانی و فلانی و فلانی است. در همانجا هم هزار دینار است که ده تایی آن طلا نیست و فقط روکش طلا دارد. آنان نامه ها و پول ها را به او سپردند و گفتند: کسی که تو را برای گرفتن این ها فرستاده امام است.

جعفر بن علی نزد معتمد عباسی رفت و ماجرا را گزارش داد. معتمد افراد خود را فرستاد و صیقل - کنیز حضرت - را دستگیر کردند و کودک را از او مطالبه نمودند. صیقل وجود کودک را انکار کرد و مدعی شد که حامله است تا به این وسیله کودک را از چشم آنان مخفی سازد. صیقل را به دست ابن ابی شوارب قاضی سپردند. اما چیزی نگذشت که مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان و شورش صاحب الزنج در بصره آنان را غافل گیر نمود. همین اتفاقات باعث شد که از صیقل غافل شوند و او از دستشان فرار نمود! و الحمد لله رب العالمین.

۲. احمد بن مصقله می گوید: خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم و ایشان به من فرمود: «ای احمد! اعتقاد شما در مورد آنچه مردم در مورد آن شک و تردید دارند چگونه است؟» عرض کردم: هنگامی که خبر تولد مولای ما به وسیله نامه به ما رسید، نه مرد و نه زن و نه نوجوانی که فهمیده شده باشد، باقی نماند، مگر این که معتقد به حق شدند. امام علیه السلام فرمود: «آیا ندانستید که زمین از حجت خدا خالی نمی ماند؟»

۳. امام علیه السلام مادرش را در سال دویست و پنجاه و نه به حج فرمان داد و از اتفاقات سال شصت با خبرش نمود. سپس اسم اعظم و میراث ها - میراث های امامت - و سلاح را به امام قائم علیه السلام سپرد. مادر امام حسن علیه السلام به مکه رفت و ابومحمد علیه السلام در ربیع الاخر سال دویست و شصت، در سن بیست و نه سالگی از دنیا رحلت نمود و در سامرا در کنار پدرش امام

۴. محمد بن ابی زعفران از مادر امام عسکری علیه السلام نقل نموده که ایشان گفت: ابومحمد علیه السلام روزی از روزها به من گفت: «سال شصت تب و بیماری برای من پیش می آید که شاید به واسطه آن از دنیا بروم. اگر از آن حادثه جان به در بردم تا سال هفتاد زندگی خواهم کرد». مادر امام علیه السلام ادامه داد: من به گریه افتام و اظهار جزع و فزع نمودم. ایشان به من فرمود: «بی تابی نکن! چاره ای از وقوع آنچه خدا مقدر نموده نیست».

راوی گوید: چون ماه صفر شد، اضطراب وجود مادر امام علیه السلام را فرا گرفت. می نشست و برمی خاست. پیوسته از شهر به سمت کوه می رفت و خبرها را پیگیری می کرد تا این که خبر شهادت امام عسکری علیه السلام را به او دادند...» (۲)

۵. ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی نیز می گوید: «در آن بیماری که ابومحمد حسن بن علی علیه السلام به واسطه آن شهید شدند، خدمتشان رسیدم. حضرت به خادمشان عقید - غلامی سیاه از اهالی نوبه که قبلاً هم خادم امام هادی علیه السلام بود و کسی که امام حسن علیه السلام را بزرگ کرده بود - فرمودند: عقید! مقداری آب به همراه مصطکی برایم بجوشان. عقید آب را جوشاند و صیقل - مادر حضرت مهدی علیه السلام - آب مصطکی را آورد. هنگامی که امام علیه السلام ظرف را در دست گرفت و خواست تا بنوشد، دست هایش شروع به لرزیدن نمود. تا این که ظرف به دندان های ثنایای امام علیه السلام خورد و از دستشان رها شد.

امام علیه السلام به عقید فرمودند: داخل خانه شو! طفلی را در حال سجده خواهی دید؛ او را به نزد من بیاور! ابوسهل ادامه می دهد: عقید گفت: داخل خانه شدم و به جستجوی کودک پرداختم. ناگهان کودکی را دیدم که در حال سجده، انگشت سبابه اش را به سوی آسمان بلند کرده است. بر او سلام کردم و او نمازش را کوتاه نمود. داشتم به او می گفتم که آقای من فرمان داده که به نزد او بروی، که مادرش صیقل آمد، دست او را گرفت و به نزد پدرش حسن علیه السلام برد.

ص : ۶۵

۱- . عیون المعجزات، ص ۱۲۶.

۲- . بصائر الدرجات، ج ۱۰، باب فی الأئمة انهم یعرفون متی یموتون، ص ۴۸۲، رقم ۸.

ابوسهل در ادامه می گوید: کودک - که رنگش به مانند درّ بود، موهای مجعد و بین دندان هایش فاصله ای بود - در پیشگاه او کمی راه رفت. هنگامی که امام حسن علیه السلام او را دید، گریه کرد و فرمود: «ای آقای خاندان خود! به من آب بنوشان که به سوی پروردگار خود می روم!» کودک ظرف آب جوشیده با مصطکی را گرفت. لبهای پدر حرکت کرد و کودک آب را به او نوشاند. هنگامی که آن را نوشید فرمود: «مرا برای نماز آماده کنید!» کودک دستمالی را در دامن خود پهن نمود و مرحله به مرحله او را وضو داد و با دست خود، سر و پاهای پدر را مسح کشید.

ابومحمد علیه السلام به او فرمود: «بشارت باد بر تو ای پسر من که تو صاحب الزمان، مهدی، حجت خدا بر روی زمین، فرزند من و وصی من هستی. من پدر تو هستم و تو محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هستی. رسول الله ص پدر توست و تو خاتم ائمه طاهرين هستی. رسول خدا ص به تو بشارت داد و تو را اسم نهاد و کنیه ات را برگزید. این گونه پدرم از پدران طاهرينش با من پیمان بست. درود خدای ستوده و بزرگوار بر اهل بیت باد!» و حسن بن علی علیه السلام همان وقت در گذشت. (۱)

۶. شیخانی نیز نقل می کند: ابومحمد الحسن الخالص (۲) العسکری، روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت در سامرا وفات کردند و در کنار پدرشان امام هادی علیه السلام به خاک سپرده شدند. (۳)

۷. خواجه پارسا بخاری نیز می گوید: و از ائمه اهل بیت، ابومحمد حسن عسکری علیه السلام است که در روز جمعه ششم ربیع الاول سال دویست و شصت وفات نمودند و در کنار پدرشان به خاک سپرده شدند. حضرت علیه السلام بعد از پدرشان شش سال زنده بودند و فرزندى غير از ابوالقاسم محمد منتظر - که او را قائم، حجت، مهدی، صاحب الزمان، و خاتم امامان دوازده گانه شیعه می نامند - به یادگار نگذاشتند. (۴)

ص : ۶۶

۱- . الأنوار البهیة، ص ۱۶۶.

۲- . یکی از القاب امام عسکری ع.

۳- . الصراط السوی، ص ۴۱۰.

۴- . ینابیع الموده، ص ۳۸۶.

۸. ابن صباغ از عبیدالله بن خاقان نقل نموده است: هنگام وفات ابومحمد ع، از معتمد عباسی پسر متوکل حالتی مشاهده شد که ما را به تعجب واداشت و گمان نمی کردیم چنین رفتاری از مثل او صادر شود. داستان از این قرار بود: هنگامی که ابومحمد علیه السلام بیمار شدند، پنج نفر از اطرافیان مورد اعتماد و خاص خلیفه که همگی در فقه عالم و کارگشته بودند مأموریت یافتند که به خانه امام هادی علیه السلام رفته و آن جا بمانند. آنها باید با امام عسکری علیه السلام مأنوس می شدند و حال او و هر آنچه در بیماری اش اتفاق می افتاد، تحت نظر می گرفتند. معتمد برخی از پزشکان را هم به نزد امام فرستاد و فرمان داد که به آن جا رفت و آمد کنند و هر صبح و شب او را معاینه نمایند. دو یا سه روز که گذشت، به خلیفه خبر دادند که ابومحمد نیرویش تحلیل رفته، حرکتش ضعیف شده و بعید است که زنده بماند. پس معتمد به طیب ها دستور داد که باز هم در کنارش بمانند. هم چنین خلیفه به دنبال قاضی ابن بختیار فرستاد تا ده نفر از افرادی را که به آنها، دینشان و امانتشان اعتماد دارد انتخاب کند و به آنان فرمان دهد که به خانه ابومحمد علیه السلام بروند و شب و روز کنارش بمانند. آنها تمام وقت آن جا بودند، تا این که بعد از چند روز امام علیه السلام رحلت نمود. هنگامی که خبر وفاتش منتشر شد، سامرا به لرزه درآمد و یک پارچه ناله شد. بازارها هم تعطیل و در مغازه ها قفل گردید.

بنی هاشم، کاتبان، فرماندهان، قاضی ها، معدّلون و سایر مردم آماده حضور در تشییع جنازه شدند و سامرا در آن حال شبیه قیامت شده بود.

هنگامی که کفن کردن به پایان رسید، خلیفه به دنبال برادر خود ابوعیسی - پسر متوکل - فرستاد تا بر او نماز بگزارد. جنازه را که زمین گذاشتند، ابوعیسی نزدیک آمد، کفن را باز نمود و صورت امام علیه السلام را به بنی هاشم از علویان و عباسیان و قاضی ها و کاتبان و معدّلون نشان داد و سپس گفت: این ابومحمد عسکری علیه السلام است که به مرگ طبیعی در بستر خود از دنیا رفته است. فلاینی و فلاینی از خادمان خلیفه هم در کنار او بوده اند. سپس صورت امام را پوشاند، بر او نماز گزارد و دستور داد او را برای دفن ببرند.

ابومحمد حسن بن علی علیه السلام روز جمعه، هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری، در سامرا وفات نمودند و در همان خانه ای که پدرشان به خاک سپرده شده بود دفن شدند. هنگام وفات، عمرشان بیست و هشت سال بود، حدود دو سال از امامتشان در باقی مانده حکومت معتزّ پسر متوکل بود؛

یازده ماه از امامتشان نیز هم زمان با حکومت المهتدی پسر واثق بود و پس از المهتدی، هم المعتمد علی الله احمد بن متوکل بیست و سه سال حکومت را به دست گرفت و امام عسکری علیه السلام در اوائل حکومت معتمد وفات نمودند.

تنها فرزندی که ابومحمد حسن بن علیهم السلام به یادگار گذاشت، حجت قائم است که برای برپایی دولت حق انتظار او کشیده می شود. به علت سختی شرایط و ترس از خلیفه - ترس از این که خلیفه به دنبال دستگیری و به زندان انداختن شیعیان بود - امام عسکری علیه السلام ولادت او را مخفی کرده بود.

ابتدا جعفر بن علی میراث حضرت علیه السلام را گرفته و تصاحب کرده بود؛ زیرا جعفر می خواست جانشین برادرش شود، ولی شیعیان به خاطر بی کفایتی او، برای این منصب قبولش نکرده و به جانشینی او راضی نشده بودند. جعفر هم برای خراب کردن شیعیان نزد خلیفه و به زندان انداختن آنان تلاش می نمود. جعفر برای رسیدن به مقام امامت اموال زیادی را خرج نمود، ولی کسی با او موافقت ننمود و حتی دو نفر هم طرفدار او نشدند!

بسیاری از شیعیان معتقدند که امام عسکری ع، پدرشان، جدشان مسموم از دنیا رفته اند و هم چنین همه امامان قبل از آنها با شهادت از این دنیا به رحمت الهی پیوسته اند. دلیل شیعیان بر این مطلب روایت امام صادق علیه السلام است که فرمود: «هیچ یک از ما نیست مگر این که کشته شد یا به شهادت رسید.»^(۱)

۹. طبرسی نیز می گوید: آن بیماری که به وفات امام علیه السلام منجر شد، روز اول ربیع الاول آغاز گردید و حضرت علیه السلام در روز جمعه هشتم ربیع الاول وفات نمودند. امام عسکری ع، حجت قائم که برای برپایی دولت حق انتظار او کشیده می شود را از خود به یادگار گذاشتند. امام علیه السلام به خاطر این که خلیفه وقت سخت به دنبال فرزندش بود و برای پیدا کردن او تلاش فراوان می نمود، ولادت او را مخفی نگه داشته بود و لذا کسی جز خواص شیعه او را ندیده بود.^(۲)

۱۰. شیخ طوسی هم می گوید: امام عسکری علیه السلام در روز اول ربیع الاول وفات

ص : ۶۸

۱- . الفصول المهمه، ص ۲۸۸.

۲- . اعلام الوری، ص ۳۷۹.

۱۱. شیخ کفعمی می گوید: امام علیه السلام در روز اول ربیع الاول وفات نموده اند؛ و در جای دیگر گفته: روز جمعه هشتم ربیع الاول وفات کرده و معتمد او را مسموم نمود. (۲)

۱۲. طبری شیعه می گوید: امام عسکری علیه السلام در سامرا وفات نمودند و هنگامی که خبر وفاتش به مادرشان در مدینه رسید، به سامرا آمد و بین او و جعفر بر سر میراث فرزندش داستان ها رخ داد. جعفر سعایت او را پیش خلیفه نمود و راز امام عسکری علیه السلام را فاش نمود. بعد از فاش شدن راز، صیقل ادعا کرد که حامله است. او را به خانه معتمد بردند و زنان خلیفه، خدمت کاران او، زنان واثق و زنان قاضی ابن ابی شوارب را مسئول حفاظت از او قرار دادند. این حفاظت ادامه داشت تا این که جریان صفار، مرگ عبید الله بن یحیی بن خاقان و شورش صاحب الزنج و خروجشان از سامرا آنان را از این جریان و کسی که امام عسکری علیه السلام به یادگار گذاشته بود غافل کرد. زیرا خدا به مشیت خود اراده کرده بود که او را مخفی بدارد و با منت و کرمش او را حفظ نماید. (۳)

۱۳. شیخ مفید می گوید: «جعفر بن علی برادر امام عسکری علیه السلام بعد از تصاحب میراث ایشان، سعی در زندانی کردن و گرفتار نمودن کنیزان ابومحمد علیه السلام داشت. جعفر به اصحاب امام حسن علیه السلام - به خاطر اعتقاد به تولد و امامت فرزند ایشان و انتظار ظهور او - ناسزا می گفت.

وی با شیعیان شروع به دشمنی کرد تا آن جا که آنان را به وحشت انداخته و پراکنده ساخت. به دلیل کارهای جعفر، گرفتاری های بزرگی از قبیل بازداشت، زندان، تهدید، تحقیر، اهانت و خواری برای بازماندگان امام عسکری علیه السلام به وجود آمد. با این همه، خلیفه به چیزی دست نیافت و جعفر فقط در ظاهر میراث آن حضرت را تصاحب نمود. او تلاش بسیاری نمود تا خود را نزد شیعه جانشین ابومحمد علیه السلام معرفی کند، ولی هیچ یک از شیعیان او را نپذیرفتند و چنین عقیده ای در مورد او پیدا نکردند. پس به ناچار نزد خلیفه وقت رفت و از

ص : ۶۹

۱- . مصباح المتهدجد.

۲- . المصباح.

۳- . دلائل الامامه، ص ۲۲۳؛ ورواه الصدوق فی کمال الدین.

او خواست تا مقام و مرتبه برادرش را به او بدهد! او حتی در این راه پول زیادی خرج نمود و به هر وسیله ای که گمان می کرد به خلیفه نزدیک می شود، متوسل شد؛ ولی از این همه تلاش، چیزی نصیبش نشد. (۱)

۱۴. همچنین گفته اند: جعفر از کنیزان برادرش نزد خلیفه شکایت کرد و گفت: در میان اینها کنیزی است که فرزندش دولت شما را نابود می کند. پس معتمد به دنبال عثمان بن سعید (۲) فرستاد و او را مأمور کرد که کنیزان ۰۰ حضرت علیه السلام را به خانه قاضی یا دیگری ببرد تا مشخص شود که آیا حامله هستند یا خیر؟ عثمان بن سعید هم آن ها را به شخص عادل سپرد تا یک سال نزد او بمانند و بعد از یک سال، به عثمان بن سعید برگردانده شوند.

اما فرزند مورد نظر شش سال قبل، یا به عبارتی پنج سال و یا چهار سال پیش متولد شده بود. پدرش حسن علیه السلام او را به شیعیان خاص نشان داده بود و به آنان معرفی اش نموده بود که او امام بعد از او است. هنگامی که عثمان بن سعید کنیزان - که در بین آنان مادر مهدی موعود علیه السلام هم بود - را تحویل گرفت، آنان را به مدینه انتقال داد. (۳)

۱۵. و بالاخره اینکه مولای ما صاحب الزمان علیه السلام در سال دویست و شصت، در حالی که چهار سال و شش ماه داشت - به صورت مخفیانه مگر از معتمدین خاص - امامت را شروع کرد. معتمد عباسی اصرار داشت تا او را بیابد و با از بین بردن او نور الهی را خاموش کند، ولی خداوند اراده کرده بود تا نورش را کامل گرداند گرچه کافران ناخوش دارند. (۴)

ص : ۷۰

۱- . الارشاد، ص ۳۲۵.

۲- . ابومحمد عثمان بن سعید عمری و کیل، واسطه و سفیر بین امام مهدی علیه السلام و مردم بود. هر کس که خواسته ای داشت به او مراجعه می کرد، همان گونه که در زمان حیات امام عسکری علیه السلام نیز به او مراجعه می کردند.

۳- . الأنوار البهیة، ص ۱۶۷.

۴- . عیون المعجزات، ص ۱۳۲.

شناخت یازدهم: فرزندان و شاگردان امام حسن عسکری علیه السلام

ص : ۷۱

تنها فرزند امام عسکری علیه السلام پسرشان است که هم نام و هم کنیه رسول خدا ص می باشند و او همان حجت منتظر است. خداوند فرجش را نزدیک، ظهورش را آسان و ما را از شیعیان و منتظرینش قرار دهد!

در مورد اصحاب حضرت هم شیخ طوسی در کتاب رجالش اصحاب امام عسکری علیه السلام را نام برده که تعدادشان نود و سه نفر است. از این نود و سه نفر، برخی امام رضا علیه السلام و امامان پس از او را، برخی امام جواد علیه السلام و پسرش امام هادی علیه السلام را و برخی امام هادی علیه السلام را درک کرده بودند. برخی از اصحاب حضرت علیه السلام هم افتخار و کالت امام زمان علیه السلام را به دست آوردند.

ص : ۷۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

